

خانواده × جاسوس





ماموریت: ۱۲

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

بیش از ده سال از ایجاد دیوار آهنینی که شرق و غرب را از هم جدا کرد می گذرد.

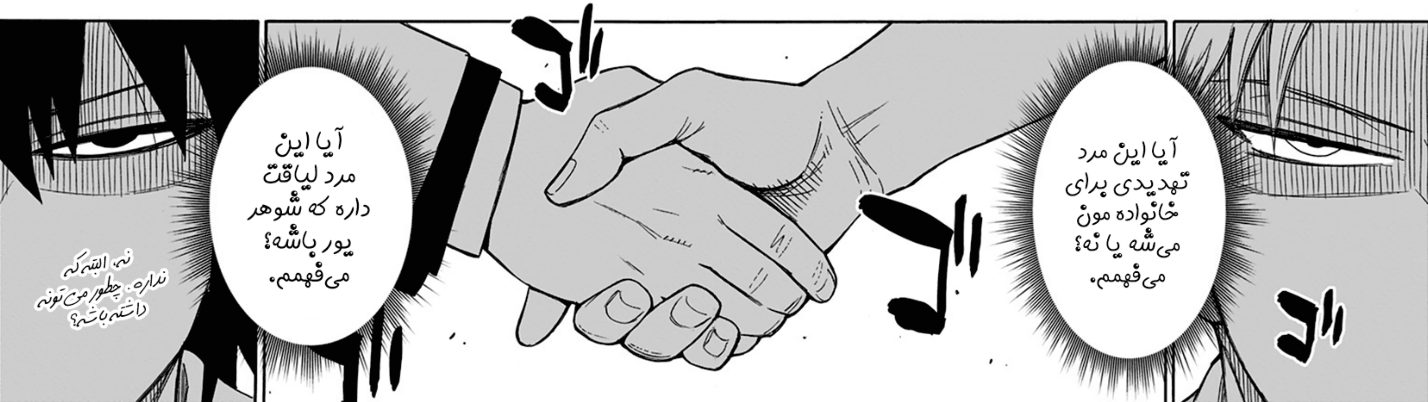
همونطور که کنفرانس شش روزه بین وزیر خارجه ویندسور و وزیر وستالیس برنتز آغاز می‌شود...

ما یک قدم به عادی سازی روابط بین دو کشور نزدیکتر می‌شویم.








برای همین خانواده فورجر وجود دارد!
از دیدنت خوشحالم.
منم همینطور.
خانواده × جاسوس
آیا این مرد تهدیدی برای خانواده مون می‌شه یا نه؟ می‌فهمم.
آیا این مرد لیاقت داره که شوهر یور باشه؟ می‌فهمم.
نه. البته که نداره. چطور می‌تونه داشته باشه؟

اوه، اجازه بده کتت و کیفت رو بگیرم.
لطفاً بیا داخل.
ممنونم، ولی مشکلی ندارم.
...
خیلی سریع یه چیزی میارم، پس شما دو تا برید و حال و احوال بپرسید.

کی چیزی که تو ساختی رو می‌خواد؟
زحمت نکش.
باید مضطرب باشی یوری.
صورتت خیلی ترسناکه.
م-من مضطرب نیستم.
او اوه، من خصومتم رو نشون دادم؟ فرصت نداشتم بعد بازجویی آروم بشم...
بشین راحت باش.
من باید جلوی خواهرم وانمود کنم که یه کارمند عمومی موقر هستم.
من باید جلوی یوری وانمود کنم که یه همسر دوست داشتنی هستم.
قطعاً نمی‌تونم بذارم بفهمه که من ازدواج کردم تا بتونم کار آدم کشی خودم رو ادامه بدم!


ممنونم
بخاطر گل‌ها،
یوری.


خواهش.
ولی بذار
روراست
باشم...


فکر نکن من
ازدواجت رو
قبول کردم،
خواهر!
!


خیلی
یهویی
بود!
و چرا این رو
از من برای یه
سال تمام مخفی
کردی؟


Translation
Team


من جواب
می‌خوام، یا هیچ وقت
قبول نمی‌کنم.
...یه سوال
منطقی.


حالا
پس...
درباره
برادرت...

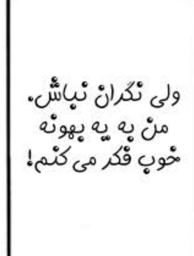

Translation
Team


مطمئنی نمی‌تونی
راستشو رو بگی که
چرا و چجوری این
اتفاق افتاد؟
من از قبل
تقریباً ۱۰ تا یا بیشتر
بهونه درست کردم
با این حال...
فکر کنم برادرت
می‌فهمه که تو این
دور و زمونه، به یه زن
مجرد که کار می کنه
مشکوک میشن.


ن-نه! نمی‌تونم
این کار رو بکنم!
برادرم یه کم...
غیر عادیه.
اگه من... اگه
اون بفهمه من با
کسی زندگی می کنم
که دوستش ندارم،
اون دیوونه می‌شه!
تو چییی؟!


شاید
دارم این
رو سخت
می کنم...
ولی واقعاً
نمی‌خوام
نگرانش
کنم.


هممم...


ولی نگران نباش.
من به یه بهونه
خوب فکر می کنم!



من...

من فقط یادم رفت که بهت بگم!






آه...
باشه...
چیزه...
من فقط
یادم رفت!


وایسا، ولی
اون تماس
تلفنی اون
روز چی...
وقتی
گفتی با
یکی میری
به پارتی...
پس چرا
اون موقع
نگفتی
بهم...؟
اوه،
اوم،
اون...


فراموش
کردم که
یادم رفت
بهت بگم!


Translation Team
کراش


...
...
...

خب، اگه تو میگی، پس برام کافیه.
متاسفم شک کردم.
با اون راضی شد؟!
این مرد وقتی با خواهرش طرف باشه همه منطقش رو از دست میده.
بعضی وقت‌ها میتونی یه همچین چیزی باشی، یور.
آهاها.
میدونم، متاسفم.
هه هه
تو خانواده بریار، این چیزا عادیه؟!
متاسفم منتظر موندید.
تچ
دارم با خواهرم حرف میزنم! نپر وسط!
نه، باید با اون خوب باشم یا یور ممکنه از من متنفر بشه.
حداقل برای حفظ ظاهر...
!


هه هه!
آشپزی لوید خیلی خوب نیست؟


همف. فکر نکن می‌تونی فقط با آشپزی می‌تونی نظر منو برگردونی.

*ملچ ملوچ


این یادم انداخت، خوبه که شراب آوردم!
با الکل لب‌هات رو باز می‌کنم و جونوری که هستی رو افشا میکنم!
اوه، ممنونم!




حتی فکرشم نکن، یور. نمی‌تونیم بذاریم مثل دفعه قبل از هوش بری.
گرفتم. چقدر خجالت... آورد بود...


Translation Team


پس...
شما دو تا چجوری همدیگه رو دیدید؟


اوم... در، می‌دونی، جای...
در بوتیک تو خیابون سوم.


من اینجوری بودم که «واو، این مرد غریبه داره بهم زل میزنه، هان؟»
هاها! اون اینقدر زیبا بود که دست خودم نبود...
بدون چی میگی یور.
انگار این موضوع باعث میشه گیر بیوفتیم. باید موضوع رو عوض کنم.


بعد شروع کردیم با هم ناهار خوردیم، و واقعاً خوب بود.
ناهار... ؟ کی؟ کجا؟ چند بار؟ من اسم رستوران‌ها رو می‌خوام.


چند تا جای ملاقات بود؟
کی خواست -گاری کرد؟
یهویی حس میکنم انگار دارم بازجویی میشم...
جای ملاقات؟
اوم...
همدیگه رو چی صدا میزنید؟
هان؟ خب...
«یور»، فکر کنم.
فقط یور؟! ولی این چیزیه که من بهش می‌گم! این بین ماست!
ب-ب-بهم نگو که اون رو «لوی لوی» یا «لوتیه» صدا میزنی؟!
هان؟ چی؟

*قلوپ بلوپ


اووووااااه! لعنت بهت، لوتیه!
نمیتونم بدون الکل تحمل کنم!
فقط لوید صداش میکنم، عادی!
این مرد همه منطقش رو از دست میده وقتی پای خواهرش وسط باشه.


یه کم آب می‌خوای؟


گررر!
اون حتی از چی این مرد خوشش میاد؟!


میگم...
فقط بخاطر اینکه یه کم تو آشپزی خوبه، و قد بلنده، و خوشتیپه، و با ملاحظه است، و یه دکتره، و... و...

*قلوپ قلوپ


لعنت به همه‌اش!
همه خانواده برپار مشکل الکل دارن؟
آروم باش، یوری!


بگذریم، شنیدم که یه دیپلماتی؟ تحسین برانگیزه!
یور همیشه ازت تعریف میکنه، میدونی.
همف...
موضوع رو عوض کن، موضوع رو عوض کن...



ولی راست میگی، شهر قشنگی بود. ای کاش میتونستم بهت نشون بدم.

همه جا کافه بود، و حتی یه مغازه قدیمی که میگن خود ملکه رفته بوده اونجا.







اوه، این شراب هم از هوگاریاست؟ دوستش دارم.

«اوه، این؟»

اوه، این؟



«من از
یه مغازه تو
خیابون هدگر
خریدم.»
من تو یه مغازه
مخصوص تو
خیابون هدگر
پیداش کردم.



امیوارم
خیلی
گرون
نبوده
باشه!
حدس
میزنم
«۲۰۰
دالک»
اوه، زیاد
نبود، فقط
۲۰۰ دالک
یا همینقدر.



میدونستم...
این خیلی گرونه.
حالا حتی بیشتر
ممنونم بخاطرش.



میدونستم
این جواب‌ها
آشنان...
این...
Translation Team


یه داستان مخفی کاریه که مستقیم از راهنمایی که مامورین اطلاعات اوستانیا استفاده میکنن بیرون اومده!
یه الگو برای مخفی کردن چیزی به عنوان سفر به یه کشور دیگه است.
حتی اگه اون اونجا بوده باشه...
چهار ماه پیش صاحب کالپاتیا پشتش آسیب دید و مغازه رو به پسرش سپرد.
و این شراب بخاطر برداشت کم انگور حالا ۳۰۰ دالک می‌ارزه!
HUGARIA
TOKAR
به عبارت دیگه، سفر کاری‌اش به هوگاریا کاملاً دروغه!
اون به اندازه کافی تجربه داره تا در صحبت کردن به طور عادی بگه، ولی اطلاعاتش هنوز سطحیه.
درحالی که اون ممکنه روی یه آماتور کار کنه، نمیتونی منو گول بزنی، یوری بریار!


Translation Team



من از قبل نگرانش بودم به محض اینکه شنیدم برای وزارت خارجه کار میکنه.
دیپلمات‌ها فقط یه قدم کوچیک از جاسوس‌ها فاصله دارن، به هر حال.
به فرانکی گفتم تا درباره‌اش بگرده، و این حقیقت داره که اون تا تقریباً یک سال قبل اونجا کار میکرده.
بعد اون فقط مدارک ساختگی هستن.
به احتمال زیاد، وقتی بود که توسط آژانس اطلاعات انتخاب شد.



Translation Team



از تیکه هایی که تونستیم پیدا کنیم، حدس میزدم که به ضد اطلاعات مربوطه.
به عبارت دیگه، سرویس امنیت ملی، بزرگترین دشمن وایز!

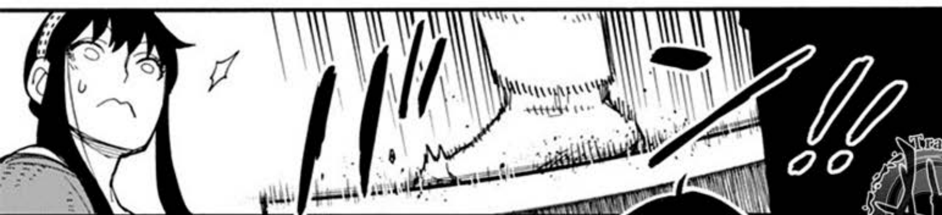


وضعیت خطرناکیه، ولی خب...


تا وقتی که مشکوک نشه که من توایلایتم، فکر بدی نیست تا سعی کنم باهاش کنار بیام.
اگه با کارت هام درست بازی کنم، اون حتی میتونه منبع با ارزشی از اطلاعات دشمن بشه.
ما دفعه بعد لطفت رو جبران می‌کنیم.


قضیه هرچی باشه، انگار اون داره هویت واقعی -اش رو از یور پنهان میکنه.
که باعث میشه کنترل کردنش خیلی راحت بشه.
آره، بیا اینکار رو بکنیم!
خوشحال نیستی که چنین داماد خوبی داری؟
...

*کوبیدن



Translation Team


هیک
من بهت گفتم، من اون رو قبول نمی‌کنم.
اون برادر من نیست!


داری بی- ادب میشی، یوری!
درست میگی، لوید فورجر.
من یه کار فوق العاده دارم که میتونه به آسونی پول بطری های شراب گرون قیمت رو بده.


و همه‌اش به لطف خواهرمه...
بخاطر اینکه منو تنهایی بزرگ کرد.



من برگشتم، یوری!
خواهر؟! چی شده؟!
وووااا!





تادا!

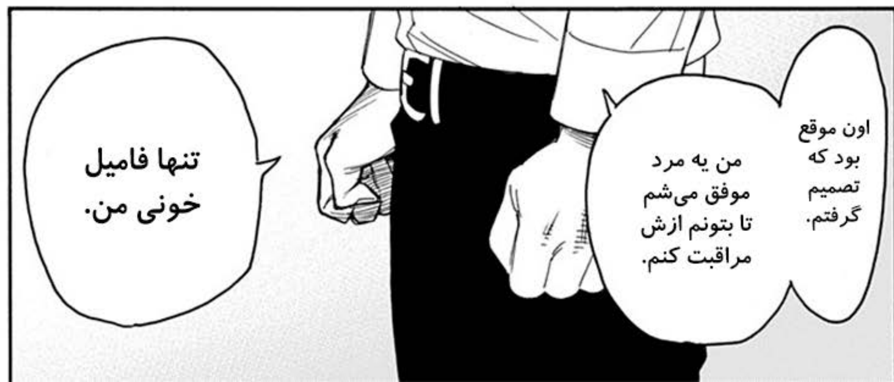
این همون کتاب مرجعیه که میخواستی!

پول خیلی زیادی برای کارم گرفتم، پس برات خریدمش!

خواهر...







فهمیدی؟ هیچ چیز برای من مهمتر از خانواده‌ام نیست!
پس من نمی‌ذارم یه نفر بیاد وسط و همه‌اش رو از من بدزده!









!!

یور رو دقیقاً
همونقدر که تو
دوست داری
دوست دارم.

من آماده‌ام
تا زندگی‌ام رو
براش بدم.

دخترمون هم
واقعاً اون رو
دوست داره.

نه،
آروم باش.
اون فقط داره
نقش بازی
میکنه تا یوری
رو گول بزنه.

اون منو
شوکه کرد.

اون عضو
مهمی از
خانواده
ماست.

پس هر-
چیزی که
من باید برای
محافظت ازش
به جون بخرم
چه یه گلوله یا
یه بمب اتم...

این مرد یه
دروغگوی
بزرگ بود.

بم...

اون هسته.

منظورم اینه، چجوری؟!

یه بمب هسته ای؟! من مطئنم میتونم جلوی یه گلوله رو بگیرم، ولی یه بمب اتم؟! این مرد واقعا... فوق العاده است؟!

پریدن

ا-اون فقط حرفه، دروغگو!

قیافه یه دروغگو رو داری، دروغگو!

اه!

خدایا، یوری! همیشه اینقدر بی-حواس بودی!

اشکالی نداره، بذار من درستش کنم.

من چهره ی یه دروغگو رو دارم؟ اون بهم شک کرده؟ نه، نمیتونه!











*تصویر ساختگی






همدیگه
رو ببوسید.
همین
جا، همین
الان.


چی؟!


اگه عاشقید،
این باید
آسون باشه.
اوم،
ولی...
جلوی
تو...


...
فقط یه
بوس، و من
ول میکنم.
ولی اگه نتونید،
من میرم به تالار
شهر و این ازدواج
رو باطل میکنم.



این بده! چجوری
این اتفاق افتاد؟!
0.02s



... نه.
آروم
باش.
من توایلایتم،
بهترین مامور
وستالیس.
0.05s



بخاطر
ماموریت
-هام با
زنهای
زیادی
بودم.
یکی دو تا
بوس چیزی
نیست برای
رفع شک!
0.1s



خب، اگه با
اون مشکلت
حل میشه.
هان؟!
واقعاً؟!



چی؟
وایسا،
لوید...
مثل هر
روز که انجام
میدیم، یور.
زود
باش.
میدونم اینا
همه‌اش فیلمه،
ولی...
چی؟!
Translation Team


چی ؟!



خانواده × جاسوس






ماموریت: ۱۳

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

خانواده × جاسوس

داستان و طراحی از

تاتسویا اندو







تاتسویا اندو

خانواده × جاسوس


ب-بوسه؟!
ما قراره همدیگه
رو ببوسیم؟!
من حتی
نمی‌دونم
چی...
اوه، درسته!
یه جایی خوندم که
بوسه اول مزه‌ای مثل
لیمو داره؛ پس شبیه
ماریناد میشه!
پس وحشت
نکن، یور!
حالا خودت
رو جمع و
جور کن...




اجازه هست؟
ی-یه لحظه وایسا. لطفاً!
هول...!
هی!
قلوپ قلوپ


امکان نداره با هوشیار بودن این کار رو بکنم.
هِق
باشه بیا انجامش بدیم.
د-درسته...


پچ پچ
گوش کن... اگه نمیخوای...
میتونیم یه راه دیگه پیدا کنیم...
نه، این بخاطر خودم هم هست. میتونم انجامش بدم.
چرا این همه پچ پچ میکنین؟!


میتونید اینکار رو بکنید یا نه؟
اگه یه زوج واقعی هستید، پس بهم نشون بدید!


ببند، یوری! ما بهت عمق عشقمون رو نشون میدیم!
چ... چی...


چشمهات رو ببند عزیزم. من دارم میام.
و-وایسا، تو نباید-
هان؟
اوم... یور...؟


بمپ بمپ


ی-یور!
داری
خیلی...
شهوتی
میشی!
نههههه!
یور! یور!
نگاه کن!
ざわ
ざわ


Translation Team


من بالاترین
نمره رو از بین
همه تو کلاسم
گرفتم!
فوق
العاده‌اس!


اینم یه
بوس برای
جایزه‌ات!
بووووس
100


وقتی بزرگ
شدم، میخوام
باهات ازدواج
کنم.
اوویی!

پس فکر کنم
من فقط باید تا
اون موقع خودم
رو نگه دارم!

بهتره زودتر
بزرگ شی!

...تا
اون موقع
خودم رو
نگه دارم...

...خودم
رو نگه
دارم...

فله فله

وا—


وایسا، یور! لططططف-ففاً!
نمیتونم تحمل کنم ببینم یه نفر دیگه رو ببوسی درحض-
اههه...
*داد زدن *گریه کردن

این خیلی خجالت آوره!
ووای-

*چک زدن



...ور
من-



پرت شدن











اون عکس العمل قوی به من که داشتم جلوی بوسه تون رو میگرفتم...

فهمیدم چقدر میخوای لب هات رو به اون عوضی بچسبونی!

اوق...

*گریه کردن




برای فعلاً، لوید فورجر... لب های خواهرم برای توئه.
چی؟


بیخیال!
پرت کردن
چطور میتونی همچین چیزی بگی ...؟!


بهت اجازه میدم این دست ببری، لوید فورجر، ولی یادت باشه-
یه... عالمه خونه.
در خانواده بریار، این فقط... عادیه...؟

*لرزیدن


حالت خوبه، یوری؟ داری میلرزی!
یور، تو کی هستی-
من خوب میشم. تو هم داری میلرزی، یور.


بهتره برات تاکسی بگیرم؟
مشکلی ندارم، یور. نیاز نیست لوسم کنی.


Translation Team





*لرزیدن



وواه، مواظب باش!



تو درباره چی خوشحالی؟ شرمنده شدن من سرگرمت میکنه؟!
اوه، نه...

من فقط داشتم تحسین میکردم که چه خواهر برادر فوق العاده‌ای هستید.

شما دو تا خیلی همدیگه رو حمایت کردید.

یوری، ممنونم بخاطر همه کار -هایی که کردی تا از خواهرت مراقبت کنی.

میدونم نمیتونسته برات آسون باشه.

حالا من رو هم داری که با تمام قدرتم ازش حمایت میکنم.

بیا با هم کار کنیم تا به یور خوشبختی -ای که لایقش هست رو بدیم!







*پس زدن



میدونم یور خوشش میاد.

دفعه بعد، مطمئن شو وقتی بیای که دخترم بیداره!

اوه آره!

آنیا خیلی سعی کرد تا منتظرت بمونه.

اون خیلی دوست داشتنیه- میدونم عاشقش میشی!

...


اوه، من برمیگردم! ولی نه بخاطر اینکه منو دعوت کردی!
برای پیدا کردن مدرکی که بگه خواهرم رو گول زدی تا باهات ازدواج کنه!


من گول نخوردم!
گوش کن، لوید فورجر!


Translation Team

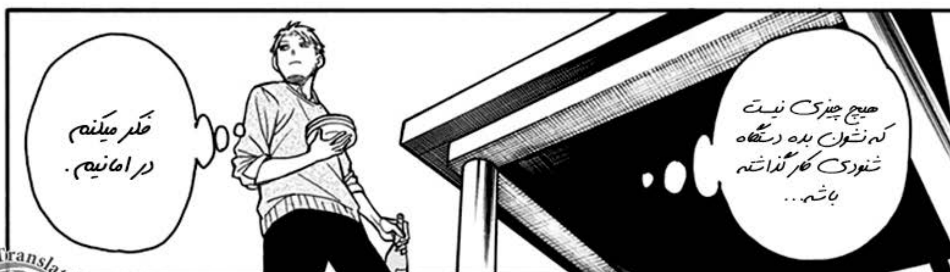

اگه حتی یه تار مو از سر خواهرم کم بشه...
...میدم اعد-
ار... منظورم... چیزی که میگم اینه...

*داد زدن


فقط یادت بمونه!!
به سلامت برسی به خونه!


لطفاً تو ساختمون داد نکش! همسایه‌ها چی فکر میکنن؟
اون داشت میگفت «میدم اعدامت کنن»؟
باعث نگرانیه.







پلیس
مخفی میتونه
هر کاری بکنه.
و یوری به
خصوص...

باید به دقت
رفتار کنم.

برای امشب
ممنونم، لوید.

?

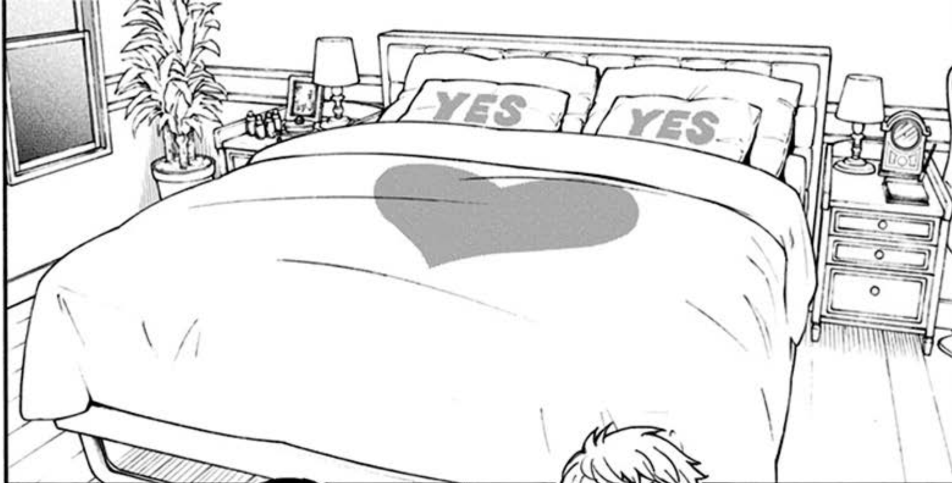
بخاطر رفتار برادرم
خجالت زده‌ام، ولی خیلی
برام ارزش داره که تو هنوزم
مایلی که اون رو به عنوان یه
عضو خانواده قبول کنی.

اون معمولاً
اینجوری نیست.


نیازی به خجالت زده شدن نیست. میتونم بگم چقدر دوستش داری.
باعث میشه لبخند بزنم.
به عنوان کسی که دوست یا خانواده‌ای نداره که بهش تکیه کنه- به جز دخترم- به شما دو تا یه کم حسودی میکنم.
(و اون حتی واقعاً دخترم نیست...)


لوید...
و بیشتر از همه...


خیالم راحت شد که اون نفهمید که ازدواجمون الکیه.
پیو
درسته! حالا که اون تموم شده، فقط باید برم و بخوابم، بریم؟
Translation Team


YES
YES


تو تخت های جداگانه، البته!
از شر اون خلاص میشم!
د- درسته!




ممممم...
بابایی... جلوی اون بمب رو بگیر...


ممممم...
یوری...! اگه به لوید آسیب بزنی... من خیلی خط خطی...





*لرزیدن *فواره خون





خانواده×جاسوس





ماموریت: ۱۴

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Heart of winter
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

شوبهه
خیر...

خمیازه
کشیدن






دیشب واقعا خیلی خوش گذشت!
برادر یور افتضاح نقش بازی میکرد...
متاسفم.
اوه! داییم!
ولی اینکه فهمیدم عضوی از پلیس مخفیه که در تعقیب جاسوساست...!


پ...
وو-ها
پلیس مخفی!!


اه... چی شد؟


"پلیس مخفی" +
...
تیک تیک


یه چیز هیجان انگیز! =
دینگ


چرا نزاشتی ببینمش؟!
اینقدر برات مهم بود؟
هاه؟
یه چیز باحال رو از دست دادم!
غرق خواب بودی!


حداقل این طوفانم رد شد و الان میتونم روی درس خوندن آنیا تمرکز کنم.
صبحونت رو بخور، آنیا. دیرت میشه‌ها.


به زودی دوباره یوری رو میبینیم!
ملچ ملوچ


اما...
واقعا خطری تهدیدم نمیکنه؟


یور بریار، خواهر بزرگتر یه افسر اس اس اس.
هیچ چیز مشکوکی در موردش پیدا نکردیم. یه شغل معمولی توی شهرداری داره.
Translation Team

هیچ نشونه‌ای مبنی به اینکه از هویت واقعی برادرش خبر داشته باشه ازش ندیدم و احساسم هم بهم میگه که از هیچی خبر نداره.

بالاخره، اون این ازدواج ساختگی رو میخواست تا مجرد بودنش توجه اس اس اس رو جلب نکنه و براش مشکلی ایجاد نکنه.

اگه می‌دونست برادرش اونجا کار می کنه، لازم نبود اینقدر نگران باشه.

*تاپ تاپ

اما حدسیات خطرناکن.

اگه تموم این مدت بهم دروغ گفته باشه چی؟

اگه هویت واقعی منو بدونه و تموم این کاراش برای نزدیک شدن بهم باشه چی؟



پاپا...
ماما...

هم؟ ماما چی؟





آشپزی مامان افتضاحه.

فهمیدی صبحانه‌ی امروز رو من آماده کردم؟!

شوک

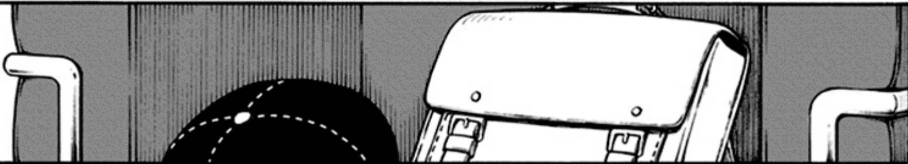
متاسفم! واقعا متاسفم! تمام تلاشم رو کردم!

باید راه بیوفتیم و گرنه دیرمون میشه.



امروز آسمان کمی تا حدودی ابریه...











نه، نمیتونم بذارم این شک و تردید عمیق‌تر بشه.

اگه حتی برای یه لحظه هم درنگ کنم، ممکنه یه فاجعه رقم بخوره.

این مسئله‌ی مرگ و زندگیه، نه فقط برای من بلکه برای هزاران نفر دیگه.



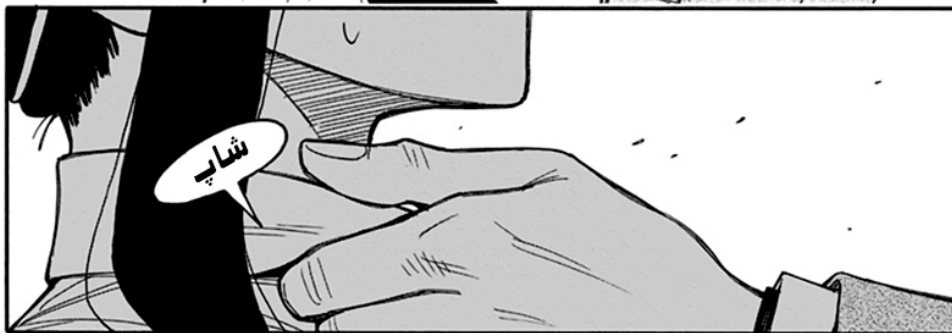
باید مطمئن بشم
تو، توی این ماجراها
دخالت نداری!



یقت یکم
چرب شده.

لرزیدن











نمیتونم ببوسمش، نمیتونم آشپزی کنم...
دیشب به خوبی و خوشی گذشت، اونم فقط به این خاطر که لوید همه چیز رو آروم پیش برد.
مطمئنم برخوردم در نقش یه همسر فاجعه بود.
واقعاً؟!



تعجبی نداره که رفتار امروز لوید مثل همیشه صمیمی نبود.
باید مطمئن بشم.
حتما ناراحته که من اینقدر بی مصرفم.
...



آه...





...
خیره شدن
چیزی شده، آنیا؟
سوار نمیشی؟
?

*ضربه زدن

*تلپ

مامان، پاپا...

باید با هم خوب باشین!





فقط حواست باشه که با دوستات خوب کنار بیای!
(به خاطر ماموریت منم که شده!)

عجله کن!








هی، یوری. اون زخم دیگه چیه؟


مگه دیشب نرفتی خانواده‌ی جدید خواهرت رو ببینی؟
هیچی از دیشب یادم نمیاد.
حدس من اینه که... مست کردی و با شوهرخواهرت دعوات شده.
بهتره دیگه نوشیدنی نخوری بچه.
اما اون لیاقت خواهرم رو نداره!
آدم بدیه؟


نه...
تا جایی که یادم میاد... به نظر میاد...
آدم خیلی خوبیه.


اما این دقیقا همونطوریه که مردها و جاسوس‌ها برخورد میکنن- تظاهر میکنن آدمای خوبی هستن!
شاید اصلا یه جاسوس باشه! اون وقت میتونم دستگیرش کنم و-
مدرکی هم داری؟


اوه...!
چقدر خنگم!
باید توی اتاق خواب و پذیراییشون شنود کار میذاشتم!
*بنگ *آااا


نه، صبر کن... اگه این کارو میکردم و بعدش صداهایی که نباید رو از خواهرم می‌شنیدم... اون وقت قلبم نمی‌تونست تحملش کنه!
این زخما تاثیرات خودزنیه ...؟
راه نداره!


ببین، اگه خواهرت خوشحاله، توام فقط براشون آرزوی خوشبختی کن.
دیگه هم بهتره در مورد خواهرت فکر نکنی. حواست به کارت باشه.


ماموریتمون اینه که جاسوس های غربی به خصوص توایلایت رو گیر بندازیم.
اگه میخوای از خواهرت محافظت کنی، این بهترین راهشه.
درسته، قربان.


فعلا...
اما لوید فورجر...
روزی که خواهرم رو به گریه بندازی داستان فرق میکنه...

نههههه
هههه...

تاپ تاپ

چش شده؟

چه اتفاقی افتاده؟

تاپ تاپ

خب، چیزه...

از وقتی اومده همش میگه توی وظایفم به عنوان یه همسر گند زدم.

صبح به خیر.

اوه! شارون!

چیه؟

میخوای بدونی چطور میتونی یه همسر خوب باشی...؟

اوضاع خونه خوب پیش نمیره؟

نه- نه، اینطوریام نیست...

یجورایی ولی نه اونقدرام...


راستش این اولین باریه که با کسی رابطه دارم و خب نمی‌دونم چطور باید برخورد کنم...
تازه فهمیدی؟ بعد از یکسال؟ اوه دختر...
...


بعد از تحقیقاتی که انجام دادیم شک داشتم که یور تا به حال اصلا با کسی بوده یا نه.که خب مشخص شد تا به حال با کسی رابطه نداشته.
نمی‌دونم می‌تونیم اینطوری ادامه بدیم.
(حتی اگه این یه ازدواج ساختگی باشه)
Translation Team


منظورم اینه که من حتی نمیتونم یه غذای آبرو-مندانه بپزم!
هق هق
حرفی که امروز آنیا بهش زد خیلی روش تاثیر گذاشته...!
میدونم، میترسی اگه چیز خاصی نداشته باشی همسرت رهات کنه، درسته؟
یور، بالاخره توام یه زنی.
ام، نه واقعا منظورم... اه...

یعنی یور داره به خاطر فریب دیگران اینقدر سخت تلاش میکنه تا وظایفش به عنوان یه همسر رو بهتر انجام بده؟



شاید، اما...

نمیشه این احتمال رو هم نادیده گرفت که میخواد نقش یه همسر عالی رو بازی کنه تا بتونه منو فریب بده و دستگیرم کنه.

الان دیگه یکم دیره که بخوایم کلاس خانه داری برات بذاریم...

باید حواسم رو جمع کنم.

یور تو همیشه یکم چیز بودی... میدونی!

باهاش خوب باش میلی.

فقط دارم میگم... پات رو از گلیمت درازتر نکن! اگه شوهری خیلی بهتر از خانومش باشه ازدواجشون نتیجه‌ی خوبی نخواهد داشت.

پوزخند زدن

خب چرا از هم جدا نمی‌شین؟

هه‌هه

رابطه‌ی یور با همکاراش یجورایی... چطور بگم...

نه نمیتونم این کارو بکنم.

هی حرف زدن بسه! برگردین سر کار تون!

ایپ!

اوه یور، میتونی این رو ببری به اداره پست؟

!

بله، قربان.

تا وقتی خودم وارد عمل نشم به جواب قطعی نمیرسم...

اداره پست

مطمئن میشیم که به حتما به دست صاحبش برسه.

خیلی متشکرم.

حساب پس انداز مشترک برای زوج هایی که ازدواج کردن

درسته، من و لوید هنوز حساب -های بانکی جدا داریم...

اگه پولی که از جی آی جی در میارم بتونه به لوید کمک کنه، شاید اینطوری بتونم به عنوان همسر براش مفید باشم؟

نه، نمیخوام بهم مشکوک بشه...

و یادمم نمیاد حرفی در مورد حمایت مالی و این چیزا زده باشه... هم...

ایستادن

شما، خانوم.

لازمه که ازتون یه سری سوال بپرسیم.

ممکنه کمی وقتتون رو بگیریم؟






خدایا، این دیگه چیه؟! چرا یهو ازم خواستی این لباسارو بپوشم و بیام در مورد زنت تحقیق کنیم؟!
زمزمه کردن
فقط خفه شو و طبق نقشه پیش برو. همش برای ماموریتمه!


ام...
عذر میخوام خانوم.
بله، ماموریت تو نه ماموریت من!


به عنوان بخشی از وظایف بازرسی های پستیمون...
متوجه یه سری موارد غیر معمول شدیم...


نامه ی جعلی
...این نامه‌ای که الان پست کردین.
ما مشکوکیم که این یه کد رمزی برای ارسال اطلاعات به غرب باشه.


این «بارنس» که به عنوان فرستنده‌ی نامه مطرح شده... مافوق‌تونه؟
رئیس بخش؟!
ب- بله...
ام...
و اسم شما چیه؟


یور
ب-
نه یور
فورجر...
!


اوه،
همین؟
گفتین یور
فورجر؟

*هه هه هه


اسم شما
درست اینجا
نوشته شده...
...به عنوان
یه همدست!
به نظر الان
داره بهش
خوش میگذره.


جالبه پس
شما هم تو این
توطئه دست
داشتین.
من...
من هیچی
در این مورد
نمیدونم! حتما
اشتباهی شده!
به خاطر
خودتونم
که شده، هر
چی میدونین
بگین.


چند روز پیش یه
نفر رو توی بخش
مالی شهرداری
گرفتیم. مثل اینکه
فساد اونجا خیلی
ریشه دووونده.
اوه، در مورد
بلایی که سرش
اومد هم شنیدم.
چیزای خیلی بد.











اوه درسته. یکی از خوبیای این شغله، شک هایی که در مورد اعضای خانوادت وجود داره رو از بین میبره.

[متن نمایش]

به هرحال، باید ببریمت به مرکز.
اگه می‌دونست برادرش توی اس اس اس کار میکنه...
...اون وقت فقط کافیه اسمش رو بگه تا همه چی تموم بشه.
دلیلی نداره رازش رو از همکارای برادرش مخفی کنه.
میدونه اگه این موضوع بالا بگیره اون وقت مشکلات امنیتی زیادی برای خودش و همکاراش پیش میاد.
خب، یور! اگه کار بدی کردی از برادرت کمک بخواه! چون اگه این کارو نکنی...
من... من...
من شب و روز دارم برای این کشور و مردمش کار می کنم. (چه در خفا و چه آشکار)
امکان نداره خیانتی ازم سر بزنه!

ووووش

ادای آدمایی که چیزی نمی‌دونن در نیار!

آروم باهامون بیا یا-

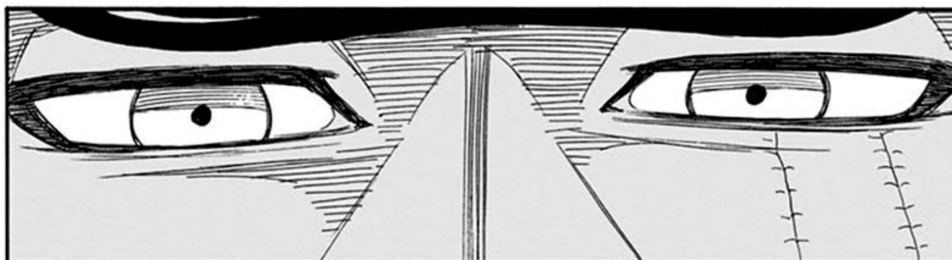




...اون وقت
دیگه برام
مهم نیست که
برای کی کار
میکنین!

اصلا
بهتون
رحم
نمیکنم!





ستوان موپ، مطمئنی نامه رو درست رمزگشایی کردی؟
بله فکر کنم...
اوه، صبر کنین! این نامه با رمز راکونی کد گذاری نشده، این کد هزارپاست! اشتباه از من بوده!
پس این دفعه درست رمزگشاییش کن.








خب، کاری که
کردیم کاملا
مسخره بود.
ریپ
یه
عملیات
ضروری
بود.


آره، فکر کنم. بعد از
دیدن عکس العملش
مطمئنم که هیچ ارتباطی
با پلیس مخفی نداره.

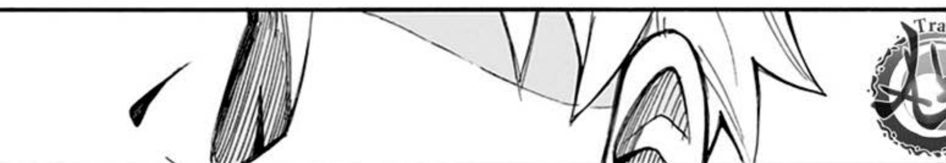

...


مشکل چیه؟
نگو که چون بهش
شک کردی عذاب
وجدان گرفتی؟
نه!

قبلا هم بهت گفتم- بهتره احساساتت رو خارج از این عملیات نگه داری.

اگه زندگیت برات ارزش داره، هیچ وقت به هیچ کس اعتماد نکن.

آدمایی مثل من و تو اینطوری زندگی میکنن.








SUBWAY
PARK WEST
روز کاملا خسته کننده و رو اعصابی بود.
اُق...
نزدیک بود دستگیر بشم.
از نگرانیم برای یه همسر عالی نبودن رسیدم به خراب کردن کل خانوادم.
اینقدر از خود بی خود شده بودم که نزدیک بود یه کارمند دولت رو بزنم. امیدوارم مشکلات بیشتری درست نشه.
اگه مشکلی پیش اومد باید به مغازه دار بگم...
یور، تویی؟
لوید!
چقدر خوب که بهم برخوردیم! دوتایی تا خونه پیاده روی کنیم؟



خیلی متاسفم.
اینقدر به عنوان یه همسر مایه‌ی سرشکستگیم که حتی نمی‌تونم لباسم رو تمیز نگه دارم.

اوه، دوباره یه چیزی به یقت چسبیده.
لرزیدن

دستگاه شنود رو با موفقیت برداشتم.
لوید...

اینطور که من میبینم، فقط ما نیستیم یور.
توی بیشتر خانواده‌ها، هر کسی یه نقشی ایفا میکنه.
اونا به خود-شون میگن "یه همسر باید اینطوری رفتار کنه" یا "پدر و مادرا باید اینطوری برخورد کنن"

البته اینکه سخت تلاش کنی مثل ایده آل هات رفتار کنی قابل ستایشه.
اما...
وقتی اون ایده آل‌ها تو رو توی تنگنا قرار دادن، خیلی راحت ممکنه اینکه کی هستی و قدرت واقعیت چیه رو فراموش کنی.
تعداد زیادی از بیمارهای من توی بیمارستان با همچین مشکلی دست و پنجه نرم میکنن.


اینکه تمام مدت بخوای نقش بازی کنی...
میتونه واقعا خسته کننده باشه.


لوید...
دقیقا به همین خاطره که دوست دارم خودت باشی.


فکرشم نمیتونی بکنی که آدما میتونن چقدر بی شرم باشن در حالی که حتی تصورشم ممکن نیست.
[صحبت از روی تجربه]
و فکر میکنم آنیا از اینکه ببینه لبخند میزنی خوشحال میشه.
آشپزی و اینطور چیزا با تمرین به مرور بهتر میشن.


ممنون به خاطر حرفات.
من...

من خیلی
خوشحالم که
باهات ازدواج
کردم، لوید.






ترق
تروق
فشار دادن

*پرت کردن


?


چی
بود پرت
کردی؟
اون کثیفی
که از رو یقت
برداشتم.
می-
دونی،
یور...


ما هنوز هیچ
کاری برای جشن
گرفتن سالگرد
ازدواج [ساختگی]
مون انجام ندادیم.
باید یه کیکی
بخریم یه کاری
انجام بدیم.
آره
خوبه!


ارررم





*بوم بوم *پریدن





خانواده × جاسوس





ماموریت: ۱۵

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji






کلاس ۲:
تربیت بدنی


دانش آموزهای خوابگاه ۳، سالن سسیل، و خوابگاه ٤، سالن والد...
به مسابقه بین کلاسی وسطی خوش اومدید! آماده بشید!


خانواده جاسوس

سه روز قبل...

چی؟

فرصتی داری تا تو کلاس تربیت بدنی یه ستاره استلا بگیری ؟

واقعاً؟

بکی اینجوری گفت!

یکی از دوستام از یکی از دوستاش تو کلاس ۷ شنید...

...که بازیکن برتر سمت برنده تو مسابقه وسطی بین کلاسی هفته بعد یه ستاره میگیره!

ما باید ببریم!

دوست یه دوست...؟ خیلی مشکوک میزنه.

پس ما باید تمرین کنیم، آنیا!

اووه، بیا!





*شاینگ





*پسر دوم




چرا اینا آخه ...؟
نمیتونم باور کنم باید با اینا تو یه تیم باشیم.
...
مشکلی داری، دختر پیشونی بلند؟
...


پسر سای-اون پسر هدف پاپاییه.
اگه ما رفیق بشیم، واقعاً به ماموریت پاپا کمک میکنه.
داری به چی نگاه میکنی؟


ولی اون همیشه با من بدجنسه، پس ازش بدم میاد.
چرخیدن


وقتی ندارم که برای میگو هایی مثل اون هدر بدم.
همف
میگو؟!


من باید بازیکن برتر تو این مسابقه بشم تا بتونم یه ستاره بگیرم.
باید یه دانش آموز ممتاز امپراتوری بشم مثل برادرم. در غیر این صورت...


...بابا اصلاً بهم توجه نمیکنه.
سسیل-۱
امیل


دامیان، صبر کن تا ما بیایم!
دامیان


ایو




*سووت
صف بکشید!


مربی بابی بخاطر مریضی امروز بیرونه، پس من به جاش داوری میکنم.


انتظار دارم ازتون تا مثل خانم‌ها و آقا- های با شخصیتی که هستید رفتار کنید و با الگانس بازی کنید!
بله، قربان!


سووووت
شروع بازی!

*فوووش


میتونی انجامش بدی، دامیان!
ما رو به پیروزی برسون، دامیان!


ها!!
اولین قدم برای تبدیل شدن به کلاس برنده...


اق!
ایییک!
...شکست دادن این دلقک -هاست!
هیی یاه!


Translation Team

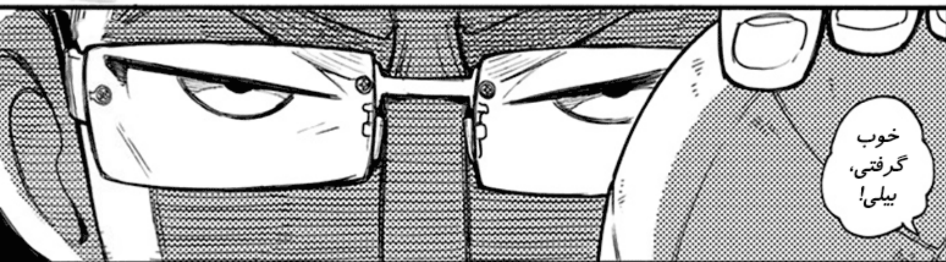

تامپ!!

فیییش

پسر یه سرهنگ توارتش ملی...

بیل واتکینس (شش ساله)!













*ایستادن *وووش

هه نگَ!

اووی!

بوخخ!

ایی!

بووا!

یه ضربه چهار-تایی!

یایی! بزن بریم، بیل!











*دووم




هوف
هوف
این بده، دامیان! ما داریم کاملاً نابود میشیم!

*پوو


لعنت، ما داریم میبازیم! ولی من به اون ستاره بازیکن برتر نیاز دارم!
...


باید چیکار کنم-
کلوپ
رئیس! مواظب باش!


امیل! نههه!


اون باید یه جور نقطه ضعفی داشته باشه-
نه، دامیان نه!
ایون ...!





*فووووش



*بانگ *فریاد کشیدن *پووو















*فوووش *چرخیدن
*فوووش *چرخیدن





*عرق کردن *هوانگ!







*گریه کردن



*لرزیدن



*فلوپ
*تاپ





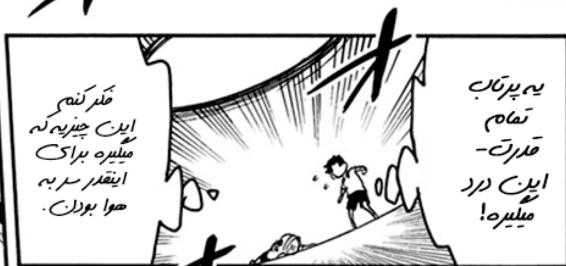
*فشار دادن



*دووم






یه پرتاب تمام قدرت- این درد میگیره!
فکر کنم این چیزیه که میگیره برای اینقدر سر به هوا بودن.


مهم نیست.
تا وقتی که من داخل باشم، ما این بازی رو میبریم!



*وووش

*ترسیدن

*ایستادن



*فشار



*بومپ



*تامپ *بانگ بانگ






وا...


رئیس، داری چیکار میکنی؟!
هان؟!


اوه نه...
بهترین بازیکن بودنم...
؟
؟

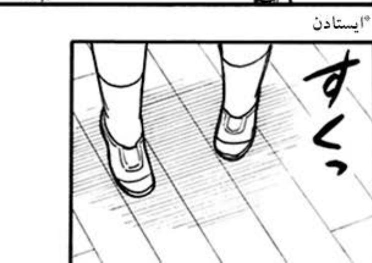

تو... از من محافظت کردی؟
تو آدم... خوبی هستی؟


لعنتی!
فکر کنم حالا فقط تویی.
خرابش نکن!

*ایستادن


...


ن-نه! من ... خسته شدم از بس اینکه ما رو بیرون میکرد! پس سعی کردم توپ رو بگیرم!


すく

*ایستادن



آینده...
...حالا تو دستای منه!



Translation Team



حالا وقت استفاده از پرتاب ضربه فنی منه!
گوش کن، آنیا، حقه یه پرتاب قوی اینه که از همه اعضای بدنت استفاده کنی.

*گرب





قبلاً بازی های زیادی کردی، یور؟
نه، ولی... قبلاً با برادر کوچکترم وسطی بازی میکردم!
بهش نمیگم که کار واقعی من شامل پرتاب های قوی زیادی میشه...





*بمپ بمپ



*شا

*ایستادن

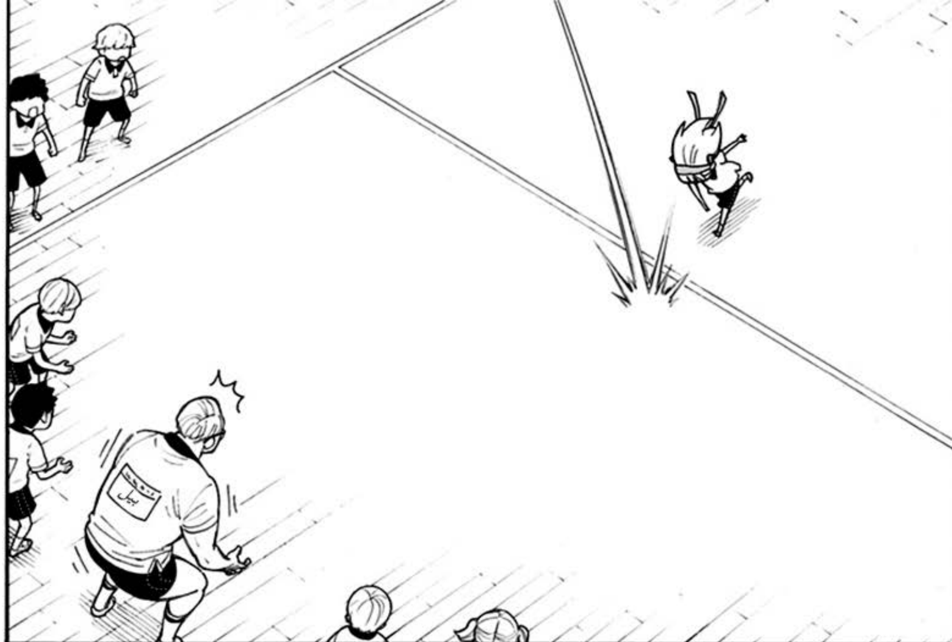









پرتاب ضربه فنی
تیر نور-
گرفتن
ستاااااا
-اره!!!



*بانگ بانگ

*ووووش







هم؟ یه ستاره؟ برای فعالیت روزانه تو کلاس تربیت بدنی ستاره نمیدیم.

کی بهتون اینو گفته؟

چی؟!

چی؟!

من، با این حال، در نظر میگیرم بهت یه نشانه تونیتروس بدم بخاطر فریاد زدن «بمیر!» به یه همکلاسی.

اووو...

اگه کسی امروز ارزش گرفتن ستاره داشته باشه...

...این پسرها و دخترها بودن، که تفاوت هاشون رو کنار گذاشتن...

...تا در مقابله با سختی بزرگی قوی بشن.



اون دیگه چجور پرتابی مزخرفی بود؟! خودم رو برای هیچی فدا کردم!

اوه، خفه شو! خودتم یه دونه امتیاز نگرفتی!

شوکه

تو واقعاً بدجنسی!

بهتر از خراب کردنه!

مرتیکه عوضی!

پس بازم، شاید نه.





خانواده×جاسوس





ماموریت: ۱۵,۵

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji

خانواده × جاسوس

زرین پخش هنر
zphonar.ir
zphonar.com



داستان و طراحی از
تاتسویا اندو

انتخاب هفتگی یور

فوق محرمانه

(اوماکه)









روز اول

مردم معمولا میگن که شروع هفته باعث آبی شدنشون (افسرده شدن‌شون) میشه، ولی من فکر میکنم آبی رنگ فوق العاده‌ایه.

روز دوم

تصمیم گرفتم از اونجایی که لوید ازم تعریف کرد با شلوار-های مد روز خودم رو به چالش بکشم. ب-بهم میاد؟

روز سوم

این چیزیه که برای من مناسب نیست... ولی تیزی پاشنه بلند کفش‌ها اونها رو به سلاح های خوبی تبدیل میکنه پس مناسبه-

روز چهارم

امروز درخواست یه کار آبدار داشتم، پس رنگ تیره تری رو انتخاب کردم. اینجوری رد خون خیلی معلوم نمیشه-







وواه، سنپای این همه لباس داره؟!

ولی همیشه یه چیز میپوشه که!!



خب میدونی که مانگا کشیدن چجوریه دیگه یا باید بگم چقدر برای یه مانگاکا سخته.

زمزمه



روز پنجم

امروز یه کم سرده پس کلاه و کت خوبه! بد میشه اگه مریض شم و اون دو تا رو هم مریض کنم.

روز شیشم

امروز بیکارم پس خیلی با آنیا بازی کردم (وی) با لباسی رفتم که آزاد باشه.

روز هفتم

با لوید و دینا بیرون رفتم. سخته که شبیه یه زوج عاشق رفتار کرد ولی من تمام سعی‌م رو میکنم!



درسته.

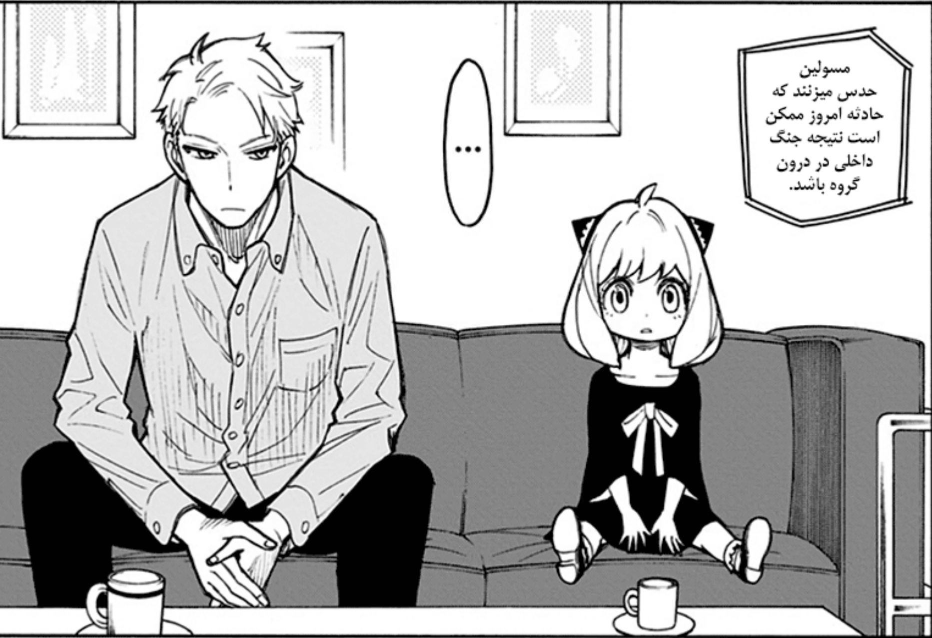
به همه مشتری‌ها رسیدگی شد.

نه، من مستقیم میرم خونه.



باشه، پس خداحافظ.
روز خوبی داشته باشی.
خزیدن
...
لعنتی...
پرنسس تورن؟! اون یه افسانه بین آدم کش-های قراردادیه!
*لرزیدن
بمیر، هیولا!
チャッ
!?
*بنگ!
همین حالا چند خبر فوری دریافت کردیم...


چندین جسد در ساختمانی در منطقه شمالی پیدا شدند. احتمال میرود همه قربانی‌ها اعضای گروه به اصطلاح سیرک قرمز باشند.
اخبار ۲۰
سیرک قرمز، یک گروه تروریستی تندروست که بخشی از بودجه آن از منافع خارجی تامین میشود، آنها مسئول چندین رفتار تروریسم بی-رویه داخلی هستند.


مسولین حدس میزنند که حادثه امروز ممکن است نتیجه جنگ داخلی در درون گروه باشد.
...


پاپا...
میخوام کارتون ببینم.
اخبار حوصله سربره.
دختر: آنیا


الان نه.
این مرد ماموریتی داره...
در قیمت سهام -ها...
پدر: لوید


Translation Team



*گریه کردین

*تپ تپ



*باز کردن در



ドよ〜ん

...چطور بود...؟

مادر: یور








ت-تیره... خورد؟!
هویت عمومی: کلاس اول
هویت مخفی: تله پات


مامانی، قراره بمیری؟
مامانی امروز فقط خسته است. میرم بخوابم، باشه؟
قرار نیست بمیرم.
نگران نباش، آنیا.
بعد از یه خواب خوب شبانه بهتر میشه، درسته؟
ام.


...


اوه نه... یور درباره چیزی ناراحته!
بخاطر اینه که ازش خواستم بره خرید؟ همینه. البته! حتی با اینکه ازدواجمون فقط قراره ظاهری باشه، چیز زیادی ازش خواستم، و اون از من رنجیده!
حتی یه گلوله تفنگ نمیتونه مامانی رو بکشه... واو.


این بده... این خیلی بده! اختلاف تو خانواده من ناگزیر ماموریتم رو تو خطر میندازه! باید هرچیزی که درتوانمه انجام بدم تا این رو درست کنم!
اورک.
پاپا، اصلا تو باغ نیستی.

شاید صبح حالش بهتر شه...

به وسیله شانس کنار هم جمع شدند، این سه حالا با هم زندگی میکنند، به دقت خود واقعی-شان را از یکدیگر پنهان میکنند.







باید یه کاری کنم حالش خوب شه!

گوش کن، یور.

امروز سر کار نمیرم، پس...

میتونم به یه قرار با من دعوتت کنم؟






...
اگه قراره قسمت زن ازدواج کرده رو متقاعد کننده بازی کنم، باید یه جایی یه قرار واقعی رو تجربه کنم...
ولی فقط اگه حالش رو داری، البته!

*دش


انجامش میدم!
قرار، منظورمه.
نباید فرصت یادگیری رو از دست بدم!


«برای یاد-گیری»...؟
میرم همین الان لباس میپوشم!
منم میخوام بیام!
یه قرار! هورا!


متاسفم، ولی تو نمیای.
بخاطر همین اسمش «قراره».
!!!
شوک





حواست جمع باشه وقتی ما نیستیم، باشه؟





همینجا پیاده شو با هم بریم، رفیق! کدوم قسمت «دستیار اطلاعاتی» بودن من باعث شد فکر کنی من پرستار بچه‌ام؟!
حفظ ثبات خانواده یه بخش کلیدی از ماموریت منه، پس این یه کار رسمیه...
نمیتونم آنیا رو تنها بذارم!



...و متناسب بهش پول پرداخت میشه.
گفتی میخوای چند تا وسیله جاسوسی جدید رو توسعه بدی؟
اورققق... نقطه ضعف منو میدونی.



حالا، دیگه بریم، یور؟


دیشب ۸۶۲ تا ایده قرار درست کردم که اون بتونه لذت ببره. این قرار به معنای واقعی کلمه عالی میشه.


دستتون، بانوی من؟
Translation Team


...


اوم... متاسفم، لوید، ولی...
?


فکر کنم ترجیح میدم برای قرارمون راه برم به جای ماشین سوار شدن...
نمیخوام با نشستن آسیب بیشتری به باسنم بزنم!
چی...؟!


اون هنوز از دستم عصبانیه؟ برای همینه؟
لعنتی، ۷۹۴ تا از ایده هام مستقیم رفتن کنار!
ف... فهمیدم. پس بیا فقط... راه بریم و ببینیم چی پیش میاد...







※تمپ

هی، کله ژولیده!

من میخوام پاپا و مامانی رو تعقیب کنم!



چی؟ به نظر جالب میاد!

ما میشیم سایه اونا!

بیا انجامش بدیم!

احتمالاً بهتره تغییر قیافه بدیم و با دقت انجامش بدیم.

چون بابات، اون واقعاً آدم تیزیه.
(جاسوس شماره یک وستالیس بودن و اینا...)

آره!

بریم تغییر قیافه بدیم!



*قایم شدن

خب، آه، فکر پشت تغییر قیافه اینه که کمتر مشکوک به نظر بیایم.

این خوبه.

اگه که اینجوری میگی.

هه هه، توایلایت زنهای زیادی رو تو این همه سال تور کرده... این فرصت منه تا هنر اغواگری ش رو در عمل ببینم!

خیلی زوده تا ذهنشون رو بخونم...


اونا فکر میکنن دارن چیکار میکنن؟
در چند ثانیه فهمید




اونا دارن تظاهر میکنن که جاسوسن؟ فقط برای سرگرمی؟
فکر کنم این رو فقط بخشی از عملیات در نظر میگیرم و تظاهر میکنم متوجه نشدم...
تا وقتی که با فرانکیه. نباید اتفاقی بیوفته.


لوید؟
آه، چیزی نیست.
اینجا اولویت خوشحال کردن یوره!


Translation Team


چرا یه کم تو سنترال خرید نکنیم؟
سنترال


بخش مغازه


تو چنین بدن صافی داری، یور. شرط میبندم اون شلوارها خیلی بهت میان!
میخوای امتحان-شون کنی؟


امکان. نداره.
(اون شلوارای تنگ فشار زیادی روی زخمم میذارن که احتمالا بخاطر درد از حال برم...)
اوه... باشه...
متا-سفم...


سینما
سینما


چرا نمیشینی، یور؟ مردم دارن نگاه میکنن.
نه، خوبم.
اگه بشینم، باسنم...


کلوپ
اگه بشینم، و غیره، ...
...


باغ وحش


آبگرم


کتابفروشی


تالاب


لوید داره همه جور چیزی بهم نشون میده...
ولی من اصلاً نمیتونم رو این قرار تمرکز کنم!


برنامه قرار من یه شکست خورد؟!
ولی چجوری؟ اون چی دوست داره؟ باید تحقیق بیشتری میکردم؟
اصلا نتونستم حال یور رو خوب کنم. اگه چیزی؟ اون ناراحتتر به نظر میاد!


اه ها ها ها! لوید یه جوری رفتار میکنه انگار موهبت خدا به زنهاست، ولی اینو خیلی گند زده!
چه بدبختی!
این عالیه.
تو یه آدم بدی، کله ژولیده؟


ن-نه! اینجوری مسخره کردن بخشی از یه فرد غیر قابل قرار گذاشتن بودنه!
اون دوتا آگه سعی هم کنن نمیتونن بیشتر از این مشکوک باشن.
این رقت انگیزه.
هی! منو اینجوری صدا نزن!
خب، من دارم یه خورده خسته میشم. بریم شام بخوریم؟
حتماً.


Translation Team

اه، آقای
فورجر، رزروتون
آماده است.
مستقیم
از این
سمت،
لطفاً.
اوم...
خانم؟
لطفاً،
بشینید.
...
...
نشستن
ما به
مشتری‌ها
در لباس های
معمولی سرویس
ارائه نمیدیم، و به
بچه های زیر ۱۸
سال اجازه ورود
نمیدیم.
من واقعاً
متاسفم،
جناب.
آره،
مشخصه.
چی؟!
بیا
تسلیم
شیم.
Translation Team


در هر صورت باید بریم خونه. این بازی دیگه داره خسته کننده میشه.
اووو...


پ...
پرنسس تورن؟!

*فش


!?
اون اینجا چه غلطی میکنه؟!


چی، دنبال قوطی چیزی میگردی؟


آره، اون خودشه، کاملاً!




اینجا چیکار میکنه؟ لعنتی!
فکر کردم لطف خدا شامل حالم شده وقتی تنها بازمونده اون حمام خون بودم. قسم خوردم به راه راست برم و یه زندگی صادقانه داشته باشم بخاطر دوست دخترم...


اوووی!
اون قاتل استخدام شده -ایه که دیروز به مخفی گاهمون حمله کرد!
اوووی...

تمپ

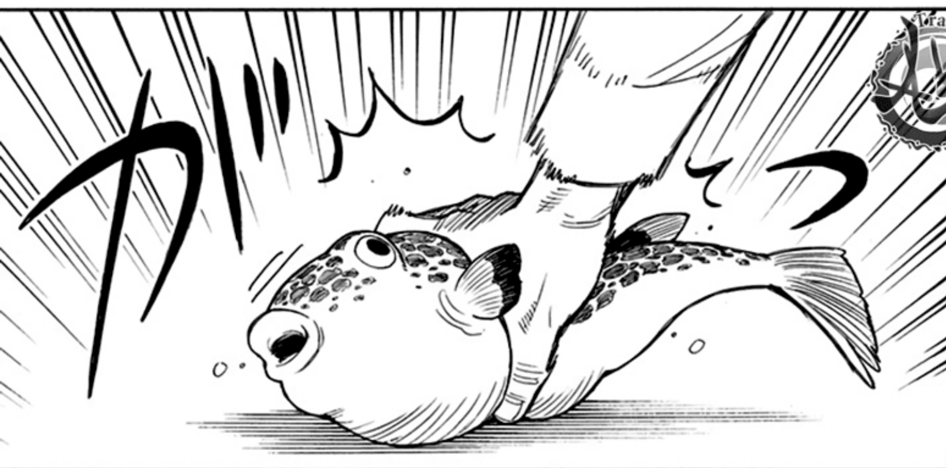

و حالا این.
خیلی خب. چیزی که برادرام تو جهنم سعی دارن بهم بگن رو فهمیدم.


میخواید که اون رو بکشم، درسته؟
پس من انتقام سیرک قرمز رو میگیرم!
یه آدم بد تو رستورانه...!

بمیر، پرنسس تورن!
هیا!
احمق بودم که فکر میکردم میتونم بزرگترین قاتل دنیا رو بکشم!
شکست خوردم!
ت- تو یه قاتل استخدامی -ای؟
طلاق میخوام. دیگه خانواده فورجری وجود نداره!
همچنین، بیا آنیا رو ول کنیم.
بیا بچه جون، بریم.
نه! نمیتونیم -!!
شوخیت گرفته؟ بازم میخوای بازی کنی؟

ها؟
خانواده‌ام تو خطرن!
اونا حتی یه خانواده واقعی نیستن، و اون اینقدر اهمیت میده...؟
اون نگرانه که والدینش میخوان طلاق بگیرن یا همچین چیزی؟
خیلی خب... باشه. یه کم دیگه بازی میکنم.
وقت یه بازی جدیده- «نفوذ»
نفوذ!!!


میتونم قبل غذاتون چیزی برای نوشیدن بیارم؟
من یه لیوان شامپاین خشک میخوام.
اوم... من یه کوکتل میخوام. هر چیزی که شما پیشنهاد میدید.
میدونی، این یکی از معدود رستورانهاییه که بادکنک ماهی درست میکنه. غذای لذیذ شرق دوره.
فکر کنم یکی از غذاهای امشبه.
ها... اون چطوره.




بذار ببینیم از مارتینی سم بادکنک ماهی چطور خوشت میاد!!
ریختن


ببخشید، میتونی این رو برای اون خانوم تو میز سه ببری؟
خش خش

زود باش، کله ژولیده!

آروم باش. نفوذ فرایند آرومی‌ایه.

عجله کنی، گیر میوفتی.

بفرمایید، خانم.

اوه نه!

واو... قبلاً هیچ وقت چنین چیزی رو ندیدم- یا نبوییدم.

خیلی غلیظه...

مامانی، نه!! اونو نخور!!

*گلوپ

*تپ

*شوک







......؟

ها...؟

این... چیه..!؟



انگار همه درد تو باسنم رفته! دوباره حس خوبی دارم!

با این حال، عجیب غریب شدم.

قاتل های قراردادی تحمل بالایی در برابر سم -ها دارن.





باید اقدامات جدی انجام بدم.









وقتی دقیقاً بالا سرشونیم، با سیم میبرمت پایین...

ها؟ اون کجا-

غیبش زد!

たたた

من باید بتونم از ترکیب ■ و ■ از قفسه های سمت راست انفجار درست درمونی به دست بیارم.

بعد من فقط یه کم ■ آبی میریزم اونجا و یه کم ■. به علاوه، میتونم کشندگی رو با پر کردنش با ■ زیاد کنم و اینجوری!



*شیپ

باشه، بری—

!!?

*لیز خوردن

*کرش

*اسپلاش




لعنتی! برای این وقت ندارم!
انباری

اینجا کسی داره منو اذیت میکنه؟ چه کوفتیه؟!
آخ...
چرخیدن
!

اووه... اون بطری ممکنه دقیقاً جای بمب باشه...

این دیگه چه کوفتیه؟
فسسسس
بمب من...؟ یه نفر از قبل سر هم کر-

نه، یه فکر دیگه... ممکنه خیلی کوچیک باشه.
یه لحظه وایسا...
پس

*بووم

انباری


ها؟
چیزی افتاده؟


سرفه!
اوق...


چرا ...؟
این بادوم زمینی ها چی ان...؟
بمب بادوم زمینی...؟
اوه نه...
قدم

یکی از
نوچه های
پرنسس
تورن؟!





*چرخیدن






برو خونه و کاترین رو خوشبخت کن.


...اون حتی درباره کاترین میدونه؟!


انگار اون میتونست کامل منو بشناسه...
این دیوونه کننده است! پرنسس تورن حتی بچه های خیلی خوب تمرین دیده داره که برای اون کار میکنن؟
اونا کلاً تو یه سطح دیگه‌ان. من اصلاً تو این بازی هیچ کاری ندارم.


من همه چیز رو درباره این فراموش میکنم و میرم یه زندگی عادي داشته باشم...
اون رستوران قطعاً پر سر و صدا بود!


ولی غذا محشر بود.
واقعاً بود.


خیلی خوشحالم که میبینم یور دوباره به حالت قبلی‌اش برگشت.
حداقل به نظر ثبات دوباره به خانواده فورجر برگشته.


و این همه‌اش به لطف منه!
پس اون قبلتر کجا رفته بودی؟

باد


خیلی ممنونم برای امشب، لوید.


وقتی جوون بودم، همیشه خیلی مشغول مراقبت از برادرم بودم که هرگز وقتی برای خوشگذرونی نداشتم.
برای همین...

...امروز واقعاً برام ارزش داشت!
امیدوارم یه وقت دیگه بازم اینکار رو بکنیم!
(وقتی شدیداً مجروح نیستم.)







خانواده × جاسوس

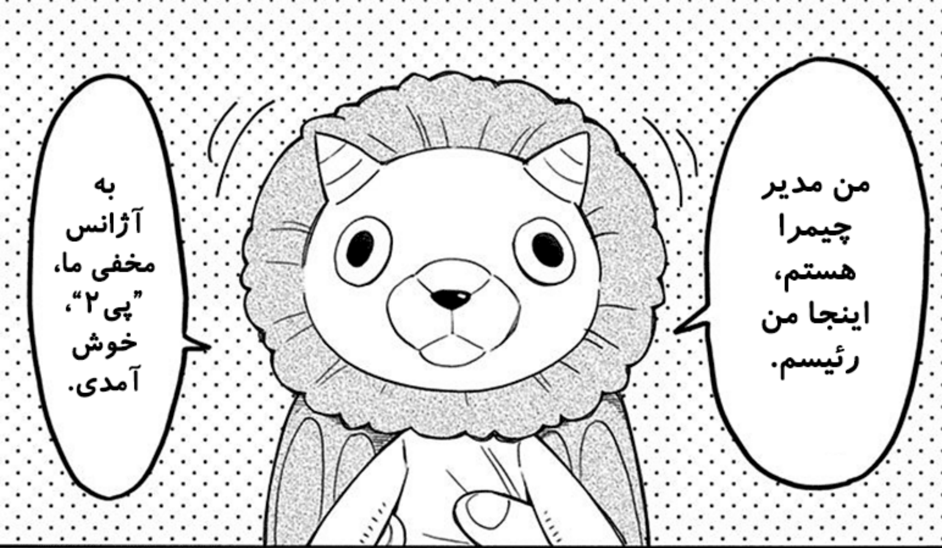


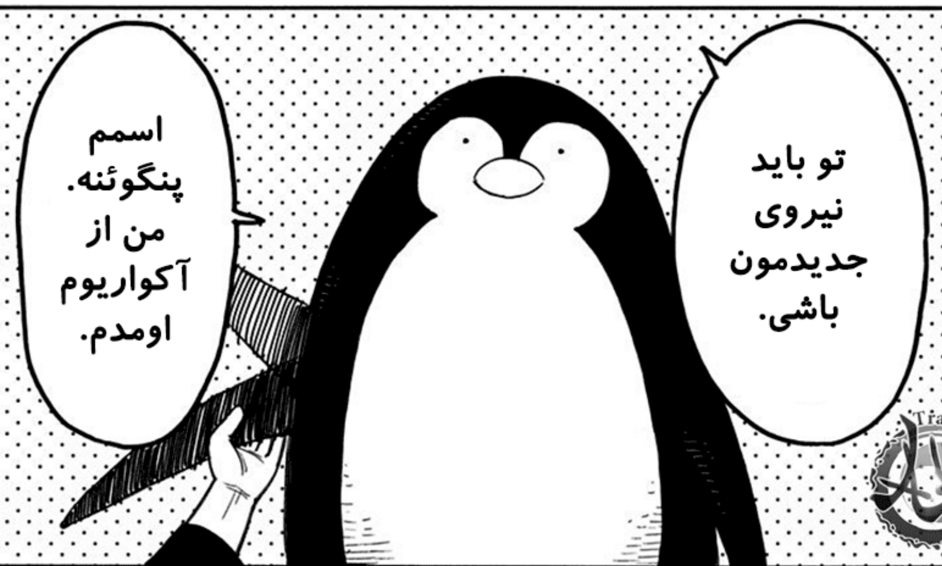



ماموریت: ۱۵,۶

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: DysaniaMtG
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji


من مدیر چیمرا هستم، اینجا من رئیسم.
به آژانس مخفی ما، "پی۲"، خوش آمدی.


تو باید نیروی جدیدمون باشی.
اسمم پنگوئنه. من از آکواریوم اومدم.


Translation Team


از دیدارتون خوشبختم.
ممنون.


Translation Team


مأمور آنیا، پیشکشی رو بیار.
بله!
تاپ تاپ


شکستن


برای تعیین حذبت، نصف این بادام زمینی رو بخور و من هم نصفهٔ دیگر رو میخورم.
سپس تو به طور رسمی عضو آژانس مخفی میشی!




ملچ ملوچ


از این به بعد اسم تو مأمور پنگوئنه.
برای صلح دنیا با جان و دل بجنگ!
باشه!


مأمور آنیا، میخوام که به مأمور پنگوئن اینجا رو خوب نشون بدی.
حتما!


کشیدن

اینجا اتاق کنترل آژانس هستش.
ما اینجا مأموریت های فوق محرمانه مون رو دریافت میکنیم.
[از طریق کارتون دیدن]
...


اینی که اینجاس مأمور پاپاعه.
اون یه مأمور حرفه‌ایه که میتونه هر کاری بکنه!
این دیگه چیه- داره وانمود میکنه که یا جاسوسه -...؟


این مأمور مامانه.
اون تو فقط تو جنگیدن خوبه نه چیز دیگه‌ای.
شوک
واقعا یعنی انقدر بدم؟!


اونا بهترین کار-گران من هستن.
...


حالا، گردش رو ادامه میدیم!
کشیدن
آنیا واقعا به اون عروسک علاقه‌مند شده! ♡


Translation Team


اینجا حمومه.
اینجا میتونی بعد جنگ خرابکاری-هاتو درست کنی!


اینجا اتاق آنیاس.
اینجا جایی که توش تمیرن های روزانه مون رو انجام میدیم!
[تکالیف آکادمی]
ما همین الان اینجا نبودیم؟


و در نهایت...

مخفی-
ترین جا
در این
پایگاه
مخفی!

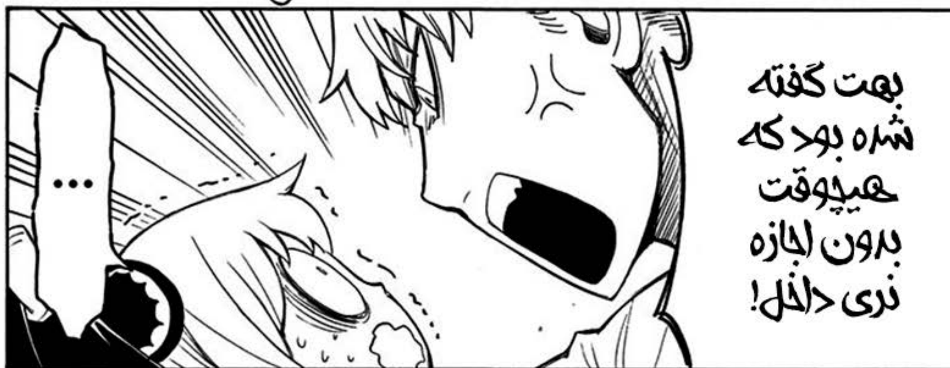
اتاق
پاپا و
اتاق
مامان!

*چرخوندن



فکر میکنی
داری چیکار
میکنی؟!

!!






از هر دو تون متنفرم!
از دست-تون فرار میکنم!
چی؟!
اوه نه... این عملیات استریکس رو نابود میکنه!
چیکار باید بکنم؟!
اگ.


اما... مأمور آنیا!
به خاطر صلح جهان، باید گریه کردنو تموم کنی!


بیا، اوه... این گردش رو تموم کنیم و بریم یه مأموریت!
آ-آره، درسته! باید جلو آدم بدا رو بگیریم!
...


باشه پس، مأمورین. به دنبال من!
آدم بدا به مغازه شیرینی فروشی تو خیابون دوم نفوذ کردن!
باید نجاتش بدیم!
اوه... چی؟


مواظب باشید. دشمن شاید برامون تله گذاشته باشه!
چطور، اوه... زیرکی شما رو میرسونه، مامور!
خندیدن...
این چیه؟


عجب خانواده شیرینی...
جاسوس‌ها هیچوقت نباید...
...توجه رو به خودشون جلب کنن...


وقتی که براش خوراکی خریدند، آنیا دوباره خوش -حال شد.
خانواده فورجر از یه تهدید دیگه نجات پیدا کرد.
جدید
اوکاشی

 خانواده × جاسوس 



ماموریت: ۱۶

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: iron Fist
تایپ: iron Fist
هماهنگی: Saji


اف
اف
اف
اف




...
...
ولی چجوری، باندمن؟ چطور ممکنه؟!


هی، آنیا.
سرم شلوغه.
کارتون میبینم.
این تراژدی...

نههه هههه هه!!

از درس خوندن بدم میاد!!









برای این کار، او باید از طریق عملکرد آکادمیک چشمگیر نشان هایی بدست بیاورد که تحت عنوان ستاره-های استلا نامیده میشوند، اما...
چندبار باید بگم؟ با «الف» شروع میشه نه «ع»!
...



اوه، ولی... اینو ببین لوید! ریاضی‌ش اونقدر بد نیس!
کارت خوب بود، آنیا!
بخاطر کارتون دیدنشه؟
دو- هشتم ته- جی-زات.
پس به این اصطلاح نگاه کن. باندمن تو قسمت ۱۶ اینو گفت!
درک اصطلاحات
یادم نمیاد.



همون قسمتی که اون طرف که خط ریش داشت...
...
فقط چون ذهن بچه اشتباهی رو خوندم این امتحان رو گند زدم.

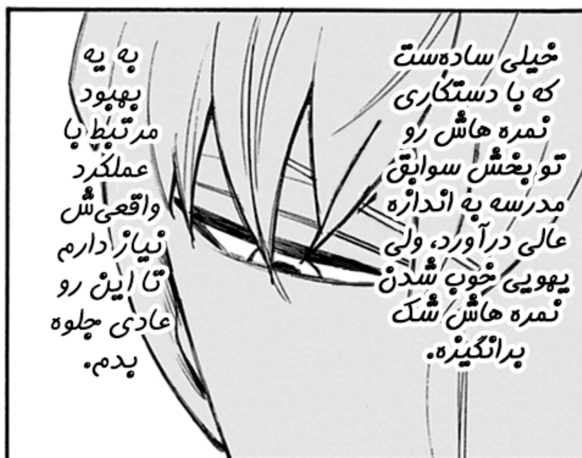


اینجوری وقتی تقلب کنم...

...هر بار بهترین نمره رو میگیرم!

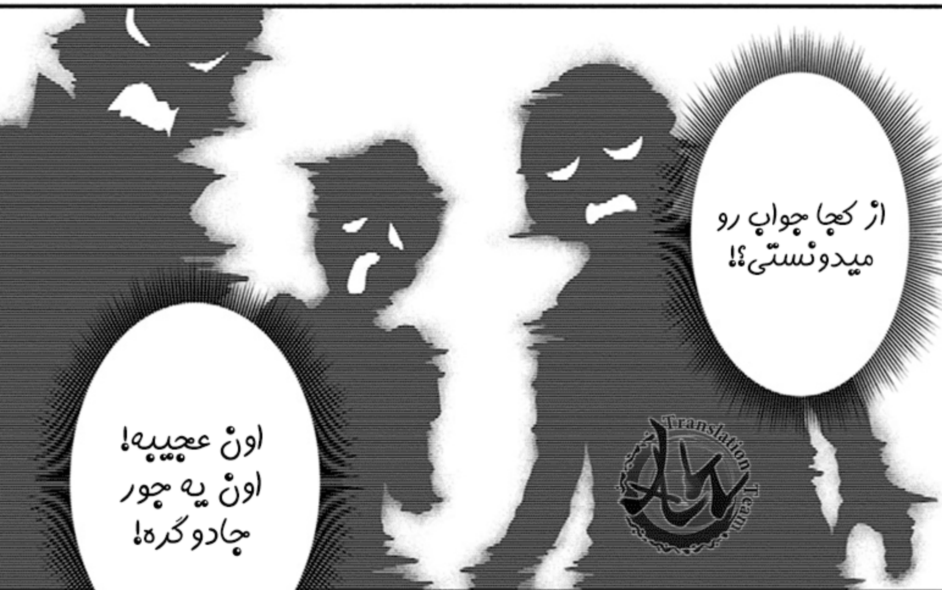
عین آب خوردن!





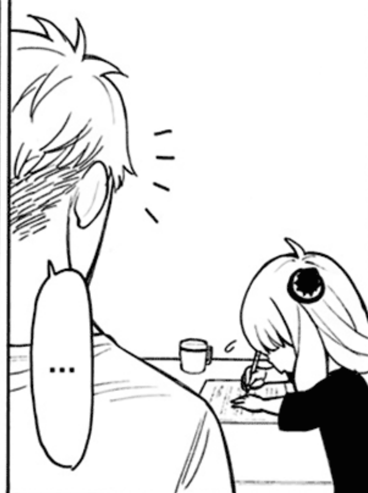

بعلاوه، تشویق باد آورده ممکنه باعث نفرت همکلاسی هاش از اون بشه که موجب مشکل تو مدرسه میشه.
نمیخوام بگه دیگه نمیره مدرسه...
!!


پس اگه با ذهن خونی نمره خوبی بیارم...
...همکلاسی هام ازم متنفر میشن...؟


از کجا جواب رو میدونستی؟!
اون عجیبه! اون یه جور جادوگره!
Translation Team




شاید دارم خیلی سخت میگیرم بهش که اینجوری درس بخونه.
اگه برخلاف خواسته‌ش درس بخونه، دیگه بهتر شدن نمره هاش یا رسیدن به سطح دانش آموزهای برتر ممکنه پیش نیاد.


...


چیزهای زیادی برای تاثیرگذاری هست. و تحصیلات آکادمیک تنها راه برای استلا گرفتن نیست...
باشه، فکر کنم درس خوندن کافیه. بهتر نیست یه کم نقاشی بکشیم؟
!
هنرهای تجسمی هم هست!

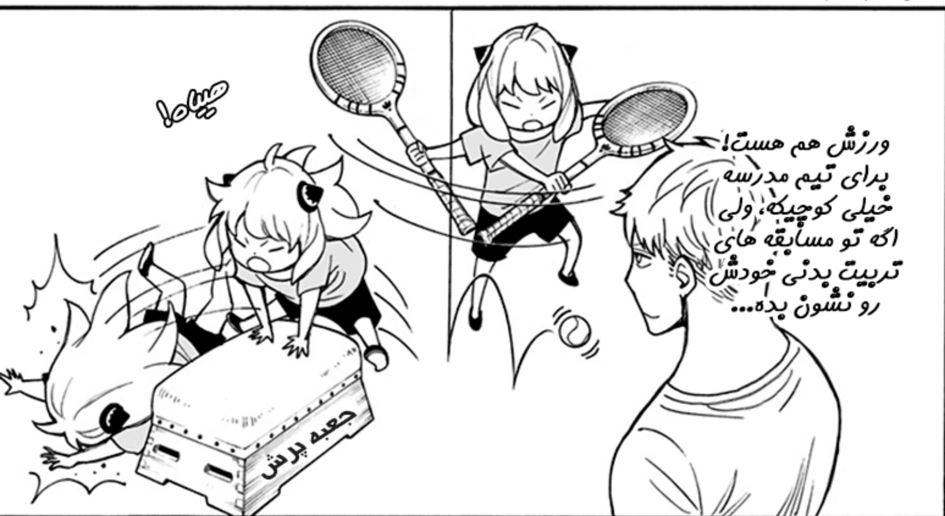



اوه، چه نقاشی قشنگیه. یه یوزپلنگه؟ نه، وایسا... یه پاندائه، درسته؟
یه گاوه.
اونی که تو مدرسه‌ست.

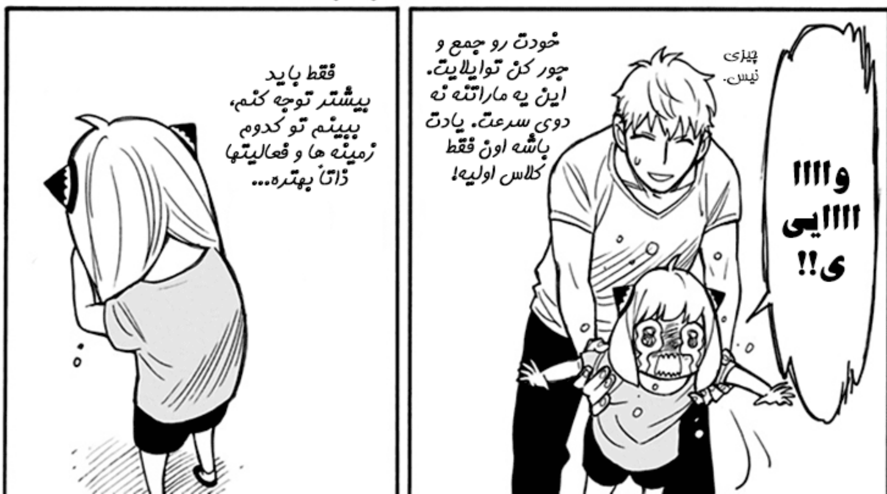




*فشش *بانگ بانگ *افتادن



*گریه کردن









دزموند حرکتش رو بلافاصله شروع نمیکنه. خیلی طول میکشه تا نقشه جنگ رو بکشه.



*بانگ بانگ



*افتادن

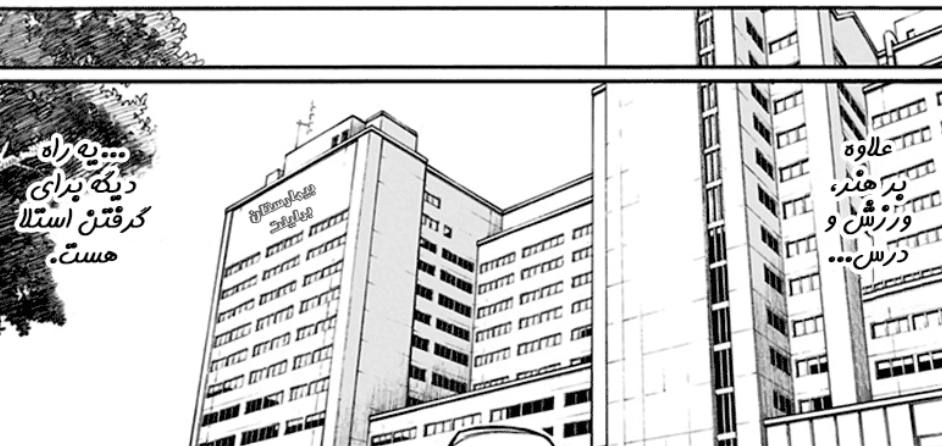




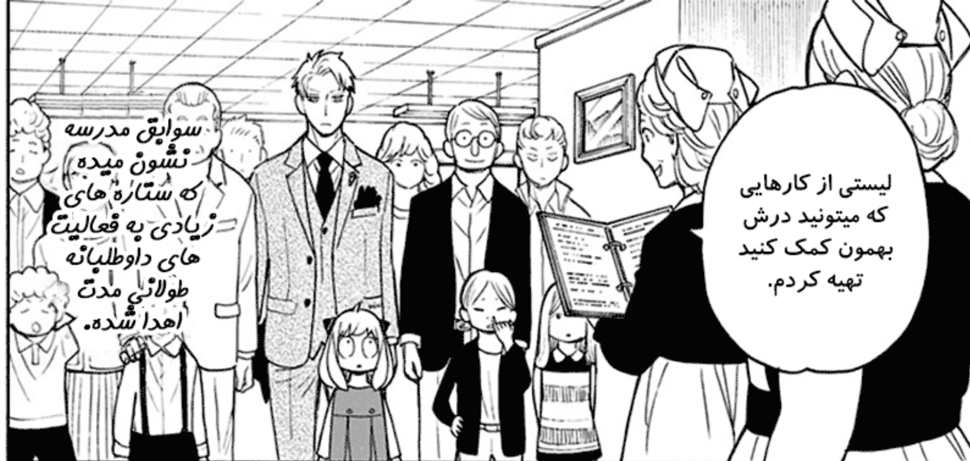





ولی... میشه اول اینو از من جدا کنی؟
اوه... باشه...
آنیا، فردا با من میای بریم بیرون؟
بریم بیرون؟!


علاوه بر هنر، ورزش و درس...
...یه راه دیگه برای گرفتن استلا هست.


Translation Team
خدمات اجتماعی!
میخوام از همه شما پدر مادر ها و بچه ها تشکر کنم که برای بیمارستان ما داوطلب شدید.


لیستی از کارهایی که میتونید درش بهمون کمک کنید تهیه کردم.
سوابق مدرسه نشون میده که ستاره های زیادی به فعالیت های داوطلبانه طولانی مدت اهدا شده.


همچنین موارد معدودی هم بودن که استلای خدمات اجتماعی به عملکردهای فردی مثل نجات دادن جون یه نفر یا کمک به نیروهای قانونی داده شده...
یه کم برای کلاس اولیا خطرناکه...
...پس استفاده از افراد آژانس برای درست کردن یه همچین حادثه‌ای یه راه دیگه‌ست. ولی با ریسکهایی که داره، چیزی نیست که بشه راحت گرفت.


حتی اگه داوطلب شدن خیلی زود نتیجه نده، ضرری نداره که ضمیر اجتماعی آنیا رو پرورش داد.
...و ما خیلی ممنون میشیم.


حالا، برای اولین کار، میخوام خانواده فورجر رختکن اینجا رو تمیز کنن.
پاپایی، ببین! اونا استخر دارن!
برای موارد درمانیه.


شکستن


آههه...
شاید تمیز کاری یه کم زیادی پیشرفته —ست؟
بیاید مرتب کردن کتابهای کتابخونه رو امتحان کنیم.
ببخشید، اون دختر شماست؟
؟
Translation Team


...
شاید یه کار دیگه رو ترجیح میدید؟

*فووش

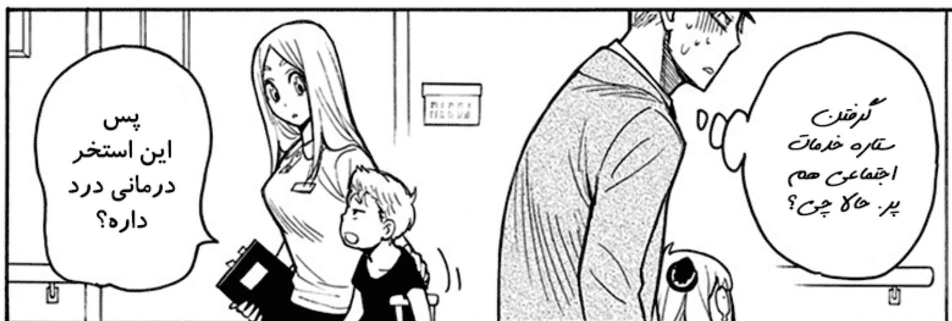
*وووش


از تمیز کاری خسته شدم!
میخوام اون خانومه که به دکتر چیز میز میده باشم!
چاقو.
بفرما —بیا!
چی...؟


میرم اتاق جراحی پیدا کنم!
وایسا، نه! وایسا!


این دیگه آخرشه! شما دوتا دیگه نیاز نیست بیاید اینجا!
...
شوک


پاپایی، واقعاً متاسفم...
اشکالی نداره. همه اشتباه میکنن.
بیا بریم خونه.


گرفتن ستاره خدمات اجتماعی هم پر. حالا چی؟
پس این استخر درمانی درد داره؟


استخر توانبخشی
شاید یه کم درد داشته باشه، ولی اگه بهت کمک کنه دوباره بدویی، ارزشش رو نداره؟
فکر کنم...


آب سرده؟
نگران این نباش. فقط برو لباس شنات رو بپوش.
من اونجا لباسم رو عوض میکنم، باشه؟
فشار نیارا
باشه.



*شلاپ

سرده. میدونستم!
آخخ...
بوااااه؟!
شلپ



*بلوپ بلوپ

...

*زمزمه



*پرخیدن




Translation Team


...پام...
اس...!
یک، دو! یک، دو!
...تخر...
استخر ...؟!
پاپایی!!
چیه، باز دستشویی؟ تازه رفتی!


یه نفر داره تو استخر غرق میشه!
از کجا فهمیدی؟! تو چی هستی؟!




پاپایی، میدونم داوطلب بدی بودم...


پس میرم با شنا کردن استلا بگیرم! میرم تو استخر تمرین کنم!
ووووش
چی؟!

*دش

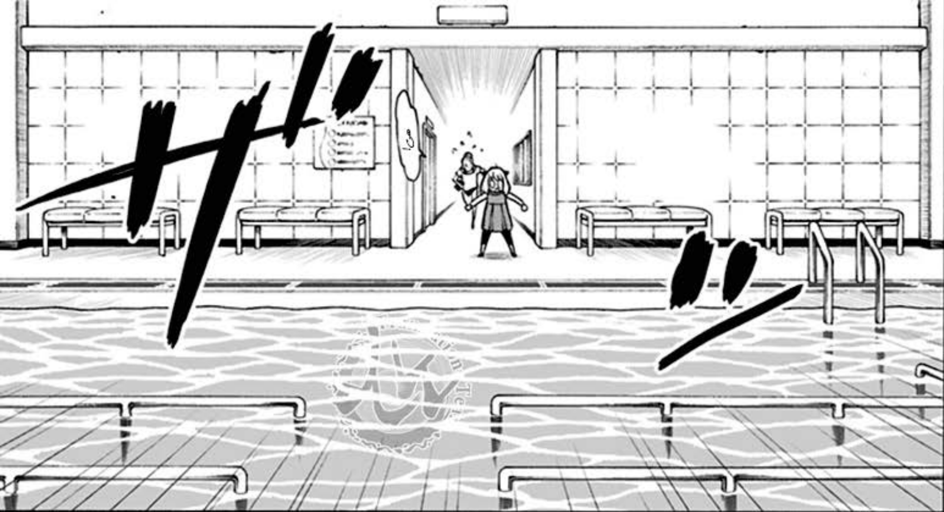

وایسا! گفتم که، اون یه استخر عمومی نیس!


کن؟ اینجایی؟


چی-؟!
آآآآ آآی بچ!


تو! اینجا چیکار میکنی؟!
وایسا!
هاااا


اینقدر از استخر درمانی میترسه...؟
اون بچه...





من...
...قراره بمیرم...


شلاپ*
آآآ
ههه!
داری چیکار میکنی؟!
بلوپ بلوپ*
Translation Team

*بلوپ بلوپ

...









واه!

*شلاپ


هی! تو خوبی؟!
پاپایی...
سرفه
چی شد؟!
تویی، کن؟!


رفتم شنا کنم و اون رو ته استخر دیدم!
هق!
ههق!
یه نفر دکتر خبر کنه!



همینجوریه. وقتی بچه ها غرق میشن، خیلی کم صدایی در میاد. حتی آدم بزرگهایی که اون نزدیکی هستن چیزی نمیشنون.
لطفاً حواستون باشه مراقبش هستید.



کن، تو خوبی؟!
چرا...؟ چجوری این...؟
همه حالشون خوبه؟
آروم باش.
سرفه سرفه



واااااایی!
خیلی متاسفم! نمیدونستم اونجایی!
چطور شد؟ ما اینجا بودیم!
هیچی نشنیدم!



خیلی شانس آوردیم که اون رو دیدی، آنیا.
البته تو هم بی احتیاطی کردی!
حبابهای هوا رو دیدم!
ممنونم، عزیزم. خیلی ممنونم!
کارت عالی بود، خانوم کوچولو! یه قهرمانی!



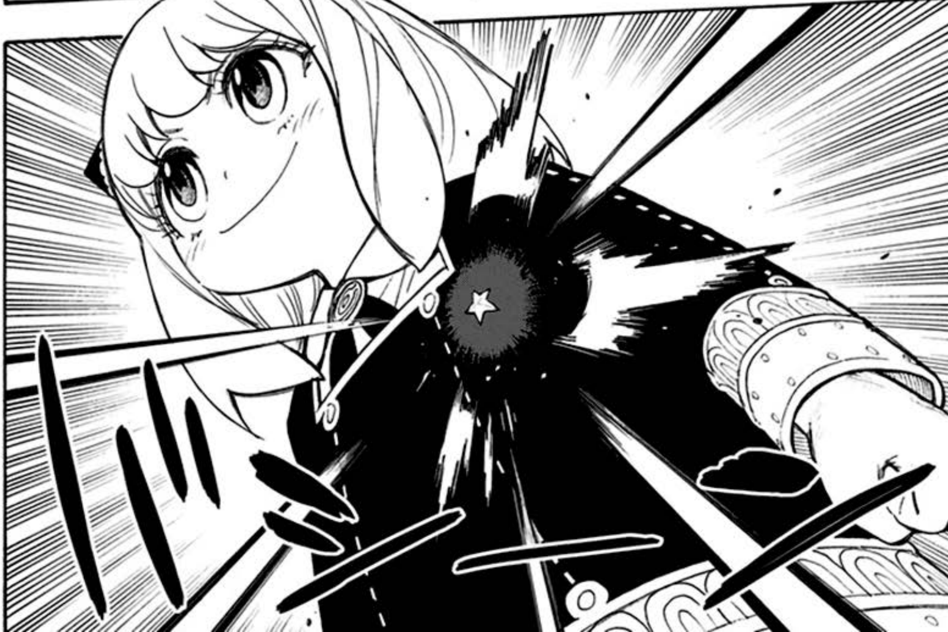
*شاینگ



*وووش



*فوپ!

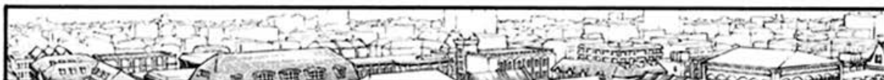


بخاطر
عملکرد
شجاعانه
کمک برای
نجات زندگی
یک فرد...

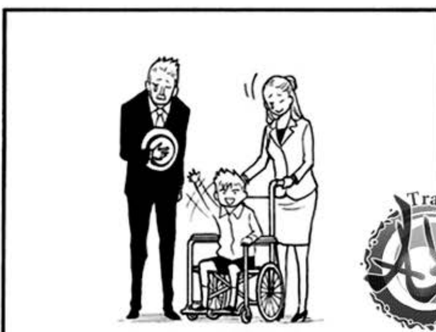
...ما این
ستاره استلا را
به آنیا فورجر از
سالن سسیل
اهدا میکنیم!

*دست زدن









فوق العاده بود، آنیا. واقعاً عالی بودی!

خیلی خوشحالم برات!



*ناز کردن

با این حال عجیبه...



امروز همونقدر افتخار کردم.

کارت خوب بود، آنیا.

میتونم از قدرتم
استفاده کنم...

...تا به بقیه
کمک کنم...؟

ههه!



ستاره های باقی مانده
تا دانش آموز امپریال شدن: ۷
آذرخش های تونیتوروس تا اخراج شدن: ۷
احترام از طرف بقیه: ۱۰۰+



خانواده×جاسوس



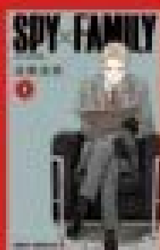


ماموریت: ۱۷

خلاصه پرونده: اسپویل ممنوع
پیگیران پرونده: ...

مترجم: Arima_99
کلین: Ghoghnuse
تایپ: siaa
هماهنگی: Saji

SPY×FAMILY



خانواده × جاسوس
ماموریت ۱۷








و تصور نمیکنم ارزش ریسک در خطر افشا قرار گرفتن چندتا مامور اندک ارزشمندی که اینجا دارید رو داشته باشه.
احتمالا حق با توئه...


مقر بی تاب شده؟

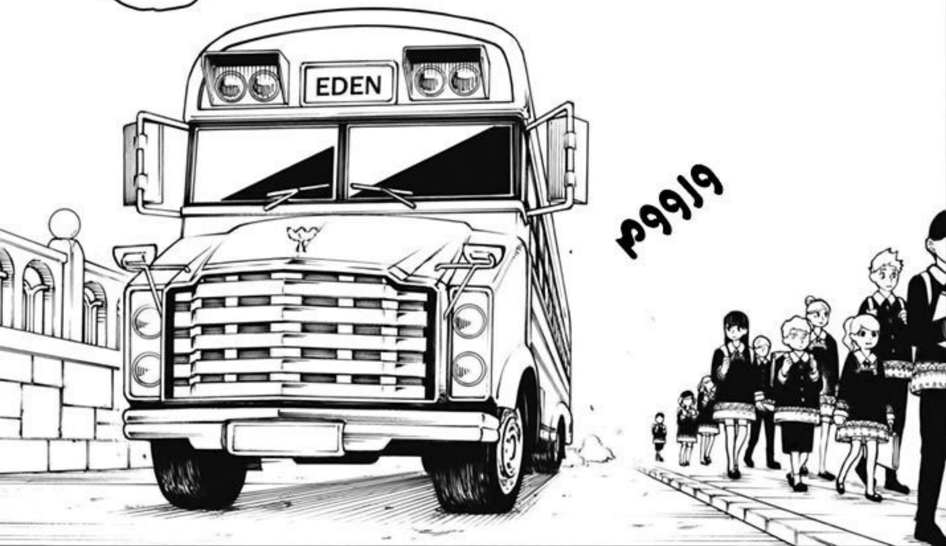

نه، فقط ... چندین کسب و کاری که به دزموند مرتبط هستن اخیرا چندین تراکنش اقتصادی مشکوک انجام دادند.


Translation Team


هیچ نشونه خوبی وجود نداره، توایلایت.
یه راهی برای نزدیک شدن به دزموند پیدا کن، سریع .

باید به اون دخترت انگیزه بدی. یه... شکلاتی چیزی بهش بده.


صب
بخیر!
دیدی
دیروز چه
اتفاقــی
افتاد،
اوخ!
مشقم
رو یادم
رفت!
Translation Team


EDEN
وارووم





هه.





وواه، اون بچه سالن سیسیله که یهو یه استلا گرفت!
میگن سریعترین استلایی بود که کسی گرفته.
امکان نداره.
اون، انگاری، جون یه نفر رو نجات داده؟



ستاره ام داره خیلی براق میدرخشه، تو ادن صحبت منه.
اون واقعاً یدونه گرفت؟
هه


چه خبرا، آنیا؟
آه هاها.
؟

من دیگه «آنیـــای استارلایت»م.
اوه... باشه ...

Translation Team

این فوق العاده‌ست! حالا دیگه خیلی معروف شدی!
با همه این احترامها، میتونی، انگاری، امروز ۱۰۰ تا دوست جدید پیدا کنی.
!

من درباره‌ت اشتباه میکردم، آنیا. لطفا با من دوست شو!
سای-اون
سر تکون دادن
بیا خونه من بازی کن! و بابا مامانت رو هم بیار!
انجامش دادی، آنیا!
حالا میتونم ماموریتم رو کامل کنم!
بابایی
کارت خوب بود!
و دنیا نجات داده شد.

همف

بهتره الان به خودت غــره نشی.












Translation Team
پفف! واقعنی؟
واو، اون دختره واقعا فکر میکنه حالا خیلی کار مهمی کرده.


حتی اون سنجاق رو پوشیده، تا فقط چشم بقیه رو دربیاره.
هیچ کس استلاهاش رو تو کلاس نمیپوشه!


امکان نداره دختره دیوونه جون کسی رو نجات داده باشه.
میگن داشته جون یه بچه که داشت غرق میشد رو نجات داده، از کجا معلوم خودش نبوده که هلش داده؟


باور دارم همینه.







اینجا یه مدرسه رده سومی نیست که الکی استلا رد کنه.

این چیزیه که فکر میکنی ادن هست ؟


ن-نه،
من...
فقط...
اگه با این
مدرسه مشکلی داری،
میتونی انتقالی بگیری
به یه جا دیگه
هنوز وقت هست.
مثه یه مرد
واقعی حرف
زدی، براوو.
......
اون خیلی
باحاله.

Translation
Team

دونستن اینکه
شانسی نیست...
... شکست خوردن
از اون خیله رو حتی
زجرآور تر میکنه!

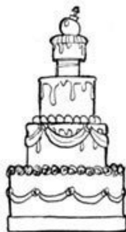
......
شاید اخلاقیات
بیشتری از اونی
که فکر میکردم
داره...؟
کلاس
شروع شد،
بچه ها.
دینگ دینگ


پس، آن-
عه، آنیای
استارلایت
...
به چیزی که برای
جایزه‌ت میخوای
فکر کردی؟


جایزه
من...؟
آره! منظورم اینه، اگه
نتیجه امتحانت خوب باشه
یا تو از حفظ گفتنی ها یا
همچین چیزی خوب باشی،
جایزه میگیری، درسته؟
پس، گرفتن یه استلا
...


میتونم
بادوم
زمینی
بگیرم؟
میتونی
چیزهای
خیلی
بهتری
بگیری!
من یه لباس
خوشگل نو
با یه نیم تاج
بخاطر امتحان
اون روزی
گرفتم.
کارت خوب
بود، بکی!
وواه. این
جواهرات
واقعی ان!


با این وجود فکر کنم خیلی چیزهای خوبی بودن که نگرفتم ...


کیک بزرگ



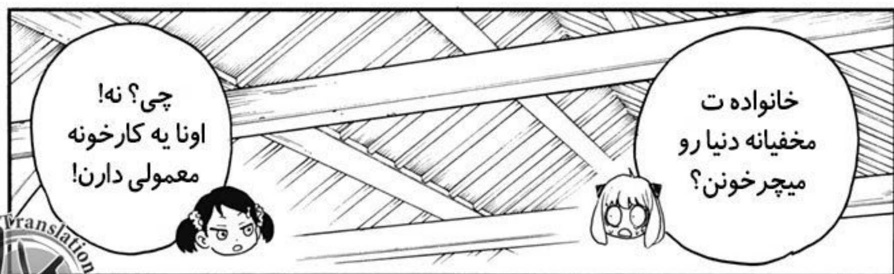

خونه کوچیک ساخته شده تو حیاط


عروسک الماسی


تانک صورتی


هواپیمای جنگی صورتی




خانواده ت مخفیانه دنیا رو میچرخونن؟
چی؟ نه! اونا یه کارخونه معمولی دارن!




ها... پس من یه قلعه میخوام!
اون ممکنه یه کم زیادی باشه
کجا میخوای بذاریش اصن؟


پس شاید پول یه سال بادوم زمینی ؟
این احتمالا کافی نیست. چی ممکنه تو رو واقعا خوشحال کنه؟
فقط... بادوم زمینی؟
جایزه ها سختن...


آره... فکر کنم بین همه اونها، گرفتن یه ویزل* منو خیلی خوشحال کرد.
ویزی من بانمک ترین سگ کوچولوئه!
واق واق
ویزی!
یه سگ؟

※نوعی سگ



تو هم سگ داری، سای-اون؟
چرا داری از اون میپرسی؟
سگ؟
چی؟


کی اهمیت میده؟ با من حرف نزن!
مک
-س
!
واق


....
ما هم سگ داریم!
واقعا ؟!

سر تکان دادن

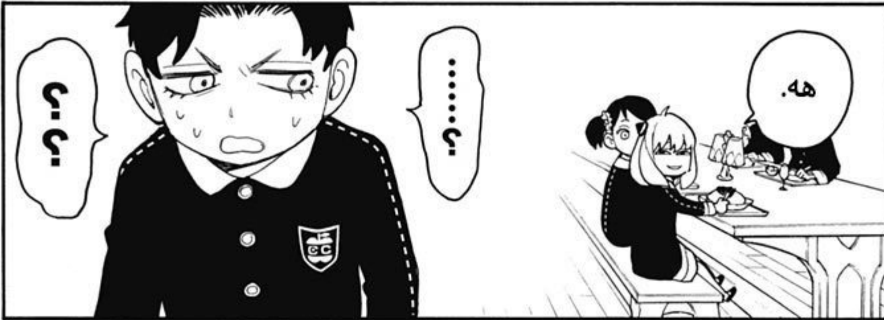
خب، شرط میبندم سگ من مکس از سگ تو بانمک تره!

سگت رو بیار خونه من و بهت ثابت میکنم! خانواده ت رو هم بیار!

روز بخیر، آقای فورجر.

بیاید این جنگ رو تموم کنیم، آقای دزموند.

و دنیا نجات داده شد.






برای صلح به سگ نیاز دارم!
صلح
[آرامش]
... ذهن؟
خب... داشتم فکر میکردم یه جایزه ای برات بگیرم...


آنیا، نگه داری یه موجود زنده کار آسونی نیست.
حیوون های خونگی مسئولیت -های بزرگی هستن.


سگ، ها... بهش فکر میکنم.
ساختمون اجازه نگهداری حیوون خونگی رو میده.
لوید ...
بابایی ...


یه سگ خوب تعلیم دیده ممکنه برای افزایش امنیت اینجا مفید باشه.
واق واق
سگ نگهبان ...


سگها میتونن خیلی وحشی باشن. نگرانم که آنیا رو گاز بگیره و بکشه.
آی یی ی!
انواعی از سگهایی که یور تا حالا با اونها برخورد داشته
سگها قوی اند.


من... من یه
سگ بانمک
میخوام...
اوه...
خیلی
خب.
یه دونه
کوچولو.


Translation
Team


خب، حتی یه
سگ کوچیک
میتونه خیلی
مفید باشه.
شاید از
سازمان
بخوام یکی
برامون تهیه
کنه.
بیاید آخر
هفته بریم
به مغازه های
حیوانات خانگی
سر بزنیم.


عووووووو



خریداری پیــــدا کردی؟
مم، اوضاع اون بیرون سخته.

یه مشت عوضی پیدا کردم که توهم انقلاب دارن...
قصد دارن از اونها به عنوان سگ های بمب گذاری یا همچین چیزی استفاده کنن؟

اینا هم تو وضعیت خیلی داغونی هستن.
واقعا پدرشون در اومد، برای اینکه اونها رو به اسباب بازی هایی برای مردم تبدیل کنن.

کشونک

کلنگ

کلنگ

بم

واق!
واق!

گرر
...

واق!

واق!








شماره های ۳ و ۵ خیلی سر حال نیستن.
مشکل من نیست، خیلی خب؟
واق واق
آره، این سگها اصلا خوب نیستن
واینجا هم خیلی سر و صدا ست.

Translation Team


زز
زز
ت...

لرزیدن
لرچ...

......

ゴゴゴ

